

جهت خرید فایل word به سایت [www.kandoocn.com](http://www.kandoocn.com) مراجعه کنید  
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

شوروی

(فروپاشی و ...)

تولد پانزده جمهوری جدید در جامعه جهانی و پیوستن آنها به خیل سایر کشورها از پیامدهای مهم فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به شمار می‌رود. به دیگر سخن، می‌توان چنین اذعان داشت که نه تنها تشکیل جمهوریهای جدید الاستقلال از پیامدهای فروپاشی اتحاد شوروی به شمار می‌رود، بلکه یکی از دلایل فروپاشی آن امپراتوری عظیم نیز محسوب می‌شود.

اگر چه بسیاری از تحلیل‌گران مسائل شوروی سابق، روند مستمر پیکار و ستیز با فطرت خداپرستی، پایمال کردن حقوق مسلم انسانها در انتخاب عقاید باطنی، جایگزین کردن افکار خشک و خشن کمونیستی در ذهن و فکر مردم، از بین بردن آزادیهای اجتماعی، تحمیل سیستم حکومتی بسیار متمرکز، اجرای مقررات غیرمنطقی اقتصادی، رواج دگماتیسم در زمینه‌های اجتماعی، شرکت در مسابقه تسلیحاتی فزاینده، ایجاد مناطق ناامن در سر تا سر جهان، تحمیل جنگهای نطقه‌ای به ملت‌های جهان سوم، همگامی با امپریالیسم غرب در غارت جهان و ... را از مهمترین دلایل فروپاشی اتحاد شوروی سابق قلمداد می‌نمایند. اما یکی از مهمترین عوامل که در فروپاشی اتحاد شوروی نقش اساسی داشت و دلیل عدم شناخت تحلیل‌گران سیاسی غرب از آن همچنان اهمیت آن نادیده گرفته شده‌است مسئله قومیتها و تأثیر مجموعه ناهمگن قومی اتحاد شوروی سابق و مقاومت این اقوام در برابر برنامه استحاله قومی و فرهنگی کمونیسم می‌باشد.

برای اثبات این ادعا که عامل مذکور بعنوان یکی از پایه‌های مهم تحولات شوروی بوده است اشاره به این نکته کافی است که نخستین آثار فرو پاشی شوروی با جدایی خواهی قومیت‌های مختلف آغاز گردید و در ادامه آن گورباچف آخرین رئیس جمهوری اتحاد شوروی با هیچ تمهید و تدبیری نتوانست تداوم حیات امپراتوری عظیم و وسیع اتحاد شوروی را میسر گرداند و سرانجام نیز با اعلام استقلال تمامی جمهوریهای اتحاد شوروی سابق، حیات سیاسی آن به پایان رسید. دلیل دیگر، تداوم تضادهای موجود در جماهیر استقلال یافته شوروی سابق ناشی از مسئله قومیت‌های متفاوت است، به طوری که در زمان تدوین این کتاب هنوز هم در بسیاری از جمهوریهای مستقل جدیدالتأسیس و درگیری ناشی تضاد از قومیت‌های مختلف وجود دارد که از جمله آن می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

#### ۱- روسیه RUSIA

الف- استقلال طلبی جمهوری خود مختار تاتارستان Tatarstan در شرق فدراسیون روسیه در نزدیکی فزاقستان، این منطقه در قرن نوزدهم تحت سلطه روسیه تزاری قرار گرفته است.

ب- روسیه با تقاضاهای مختلفی از سوی «منطقه ساراتوف» Region Saratov که اهالی آن آلمانی تبار هستند و در سال ۱۹۴۱ بوسیله استالین استقلال خود را از دست داده‌اند مواجه است.

پ- جمهوری چچن و اینگوش (Chechen- ingush) واقع در دامنه‌های شمالی

کوههای قفقاز) نیز خواستار استقلال از فدراسیون روسیه است.

ت- شورای عالی جمهوری «باشقیر» BASKOR واقع در نزدیکی شمال قزاقستان نیز

استقلال خود را از فدراسیون روسیه اعلام کرده است.

۲- اوکراین UKRAINK

الف- مهمترین اختلاف اوکراین با روسیه در مورد گروههای قومی و شبه جزیره

کریمه است که در دهه ۱۹۴۰ استالین<sup>۱</sup> تاتارهای مسلمان را مجبور به ترک آنجا کرد.

ب- مناطق ماوراء «کارپات» Carpth که در غرب اوکراین واقع شده است نیز از

کانونهای بحران است زیرا «روتین‌ها» Ruthenians در پی کسب خودمختاری و

شناسایی بعنوان یک ملت مستقل هستند. این درگیریها قابلیت امتداد یافتن تا مرزهای

مجارستان و چک و اسلواکی را دارد.

پ- مهمترین مسئله‌ای که اوکراین با آن روبرو است حضور ده میلیون روس

بخصوص در مناطق «خارکف» Kharkiv و «سواستوپول» Sevastopol است. در این

مناطق نیز جنبشهای استقلال طلب وجود دارند.

---

<sup>۱</sup> ژوزف جوگا شویلی استالین دیک تاتور شوروی (متولد ۱۸۷۹- درگشت ۱۹۵۳) در گرجستان به دنیا آمد پس از لنین به نخست وزیر رسید و در کنفرانسهای ۱۹۴۳ تهران ۱۹۴۳ تهران و ۱۹۴۵ یالتا نقش مهمی به عهده داشت.

### ۳- مولداوی MOLDOVA

خطرناکترین شرایط در مولداوی وجود دارد. کشوری که در سال ۱۹۴۰ استالین آنرا به مجموعه اتحاد منظم ساخت. در این جمهوری اقلیت حاکم خواستار حفظ استقلال مولداوی است ولی اکثریت به رهبری جبهه خلق خواستار وحدت با رومانی است.

### ۴- جماهیر قفقاز

الف- آذربایجان و ارمنستان در مورد منطقه خود مختار ناگورنو قره‌باغ Nagorno-Karabakh که اکثریت جمعیت آن ارمنی هستند و در داخل خاک آذربایجان قرار گرفته است درگیر جنگ خونینی هستند.

ب- جمهوری گرجستان (GEORGIA) با جدایی طلبی اوستی‌های جنوبی South Ossetians که خواستار پیوند با اوستی شمالی در فدراسیون روسیه هستند مواجه است. همچنین اختلاف بر سر ناحیه «آبخاز» Abkhazia گرجستان با فدراسیون روسیه تاکنون بارها منجر به درگیری نظامی شده است.

### ۵- جماهیر آسیای مرکزی

الف- قزاقستان Kazakhstan بزرگترین و مهمترین جمهوری آسیای مرکزی، دشوارترین شرایط را دارد. در این جمهوری حاکمیت قزاق در برابر یک اقلیت قابل توجه از روسها قرار گرفته است که نسبت آن حدود سی و شش درصد می‌باشد. این اقلیت روس در مناطق ولگا Volga و ارال ural که قبلاً جزء روسیه و مناطق غربی



قزاقستان بوده‌اند در اوایل دسامبر ۱۹۹۱ برای خود اتحادیه‌هایی بوجود آوردند. نزدیکی آنها سبب بروز گرایش‌های ضد روس در قزاقستان شده است و هراس از شکل‌گیری یک جنبش استقلال طلب روس، رهبری قزاقستان را تحت فشار قرار داده است. گروه‌های ناسیونالیست روس در داخل فدراسیون روسیه نیز این گرایش‌ها را تشویق می‌کنند.

ب- مهمترین اختلافات ارضی در میان جمهوری‌های آسیای مرکزی در میان ازبکستان و تاجیکستان بوده است که شهرهای عمده فارسی زبان نشین سمرقند و بخارا در ازبکستان قرار دارند که مورد ادعای تاجیکستان است. بخشی از «خجند» نیز که در تاجیکستان قرار دارد مورد ادعای ازبکستان است.

پ- ازبکستان در مورد دره «فرغانه» Farghona که در ایالت «اش» Osh قرقیزستان قرار دارد دعوی خود را مطرح کرده است.

ت- ازبکستان در مورد بخش‌هایی از جنوب قزاقستان و شرق ترکمنستان نیز ادعاهای ارضی داشته است.

ث- قرقیزستان و تاجیکستان نه تنها در مورد اینکه مرزهایشان کجا باشد اختلاف دارند بلکه اساساً در مورد اینکه کجا هستند نیز توافق ندارند. در تابستان سال ۱۹۸۹ این اختلاف نزدیک بود به درگیری مسلحانه بیانجامد.

به دور از ذکر تیتروار مشکلات ناشی از وجود قومیت‌های مختلف در جماهیر شوروی سابق، اشاره به وجود بخشی از دشواری‌های فوق در روسیه، صحت این ادعا را که یکی از دلایل اصلی اضمحلال شوروی وجود ناهمگن قومیت‌های مختلف در این امپراتوری بزرگ بود را بیشتر نمایان می‌سازد. زیرا مسأله جدی قومی روسیه در قفقاز شمالی در همان حدی است که شوروی سابق با اقوام غیر روس مواجه بود. همان طور که در سطور بالا نیز ذکر شد، امروزه جمهوری مسلمان نشین چچن و اینگوش ادعای استقلال داشته و مناطق مسلمان نشین «کاباردین» Kabardin و «بالکار» Balkaria و «چرکس» Cherkassi و «داغستان» DAGESTAN جمهوری مسلمان نشین تاتارستان و جاهای مسلمان نشین دیگر میل به استقلال روز افزون است. ارتباطات تاریخی و قومی این اقوام با سایر مسلمانان نیز بخصوص در قفقاز، همواره تشدید کننده این مشکلات بوده است. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که بحران قومی نه تنها منجر به شکست سیاست‌های حکام کمونیزم از لنین تا گورباچف شده، بلکه بانیان شعار استقلال جماهیر شوروی سابق مانند یلتسین نیز هنوز از این موضوع در هراس هستند و تلاش وسیعی را به منظور کاهش اثرات بحران‌های قومی آغاز کرده‌اند.

به هر روی، با توجه به اینکه کمونیست‌ها در طول هفتاد سال حکومت خود بر شوروی در محو ملیت‌های ریشه‌دار و با فرهنگ و جانشین ساختن پدیده‌ای جدید بر مبنای ایدئولوژی مارکسیسم به نام ملت شوروی شکست خوردند، تلاش روسیه برای فائق

آمده به این مشکل در پرده‌ای از ابهام قرار دارد و آینده نامشخصی را برای این جمهوری ترسیم می‌نماید.

البته نقشی که قومیت‌های مختلف در فروپاشاندن اتحاد شوروی بر عهده گرفتند چندان هم دور از انتظار نبود زیرا اتحاد شوروی به عنوان پهناورترین سرزمین جهان، پیش از اضمحلال یکی از چند ملیتی‌ترین کشورهای جهان به شمار می‌رفت. بر اساس سرشماری که در سال ۱۹۷۹ در این کشور به عمل آمد، صد و یک گروه قومی مشاهده و به ثبت آمارگران رسید. ترکسب چند قومی جمعیت شوروی که در قرون گذشته و حاکمیت تزارهای روس ریشه داشت، در دهه‌های پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ یا دوران «نظم آهنین» در پرتو حکومت کاملاً متمرکز و تسلط همه سویه حزبی مشکل خاصی ایجاد نمی‌نمود اما با آغاز حرکت موازی دو پدیده بحث برانگیز پروستریکا و گلا سنوست اقوام موجود در شوروی مسئله آفرین شدند.

میخائیل گورباچف مدافع تاریخی حرکت‌های آغاز شده در شوروی در ژوئن ۱۹۸۸ در کنفرانس حزب کمونیست، چنین عنوان داشته بود که «یکی از بزرگترین دستاوردهای سوسیالیسم، تأسیس اتحادی از ملل و خلقها با حقوق مساوی در کشور ما بود. این مسئله اجازه می‌دهد که امروز با اطمینان زیادی بگوییم که از این به بعد نیز تنها اجرای یکپارچه سیاست لنین در قبال ملیتها می‌تواند اساس سالمی برای توسعه ما فراهم کند. «از تاریخ بیانات مذکور زمان کوتاهی نگذشت که اعلام استقلال جمهوریهای مختلف



این کشور، بی پایه و بی اساس بودن سخنان وی روشن شد. زیرا تحولات بسیار سریع و دامنه دار سیاسی در شوروی، موجب شد که شمار گروههای قومی از صد و یک گروه در سال ۱۹۷۹ به صد و بیست و هشت گروه در سال ۱۹۸۸ افزایش یابد.<sup>۱</sup> این افزایش و یا در حقیقت ظهور بیش از بیست قوم جدید به این مفهوم بود که حکومتهای سالهای گذشته نه تنها وحدت ملی سراسری مورد نظر را تامین نکرده و نتوانسته بودند انسان آرمانی مورد نظر کمونیزم را پرورش دهند، بلکه در عمل، انشعاب گرایی و گرایشات خودمختاری و استقلال طلبانه را دامن زده بودند. بر این اساس در دو سال آخر حکومت گورباچف و حیات سیاسی اتحاد شوروی سابق دو پدیده در گریه های قومی و استقلال طلبی جمهوریها یه دیگر مشکلات گورباچف افزوده شد. در گریه های ارمنستان شوروی و برخوردهای ارمنه با اقوام رقیب نخستین نشانه این روند بود که در ادامه آن بحران آذربایجان بسیار پراهمیت تلقی گردید. ارمنیهای جمهوری ارمنستان که خواهان الحاق شهر «ناگورنو قره باغ» آذربایجان به خاک خود بودند به این دلیل استناد می ورزیدند که اکثریت اهالی این شهر را ارمنه تشکیل می دهند. به دنبال چنین ادعای که از سوی ارمنستان صورت گرفت و با اوج مخالفتها و خشونت های قابل انتظار مسلمانان آذربایجان روبرو شد، بحران بین دو

---

<sup>۱</sup> منظور گورباچف از سیاست یکپارچه لنین در قبال ملیتها اشاره به آن بخش از افکار لنین بود که می پنداشت انسان ایده آل شوروی، انسانی است که در جامعه ای در چهارچوب امپراتوری شوروی تحت حاکمیت پرولتاریا و بریده از گذشته و ارزشها و هویت ملی و فرهنگی با کسب ارزشها و هویت و فرهنگ پرولتاری زندگی می کند و براساس این افکار بود که لنین به گسترش جغرافیایی روسیه با هدف نهایی مستحیل کردن هویت ملی جمهوریهای مستقل در هویت روسی اقدام کرد.

جمهوری شدیدتر و عمیق تر شد، به حدی که کرملین ناگزیر از دخالت شد. گورباچف با این اطمینان که به علت وابستگیهای اقتصادی و اقدامات هفتاد ساله فرهنگی، مسئله جدی به نام خواسته‌های ملی بخصوص در بین اقوام آسیایی شوروی وجود ندارد، و علی‌رغم شعارهای فریبنده گلاسنوست، به شیوه اسلاف خود به سیاست مشت آهنین روی آورد و به سرکوب خونین این حرکت‌های مردمی پرداخت. اما به دنبال این رخدادها، استقلال خواهی جماهیر بالتیک نیز به یکی از حساسترین و اصلترین مسایل و مشغولیت‌های سیاسی دولت مرکزی شوروی مبدل شد. این وضعیت جدا از اضطرابها و نگرانیها، ضایعات اقتصادی عظیمی را نیز به همراه داشت، به طوری که بر اساس آمار منتشر شده از سوی دولت این تنشها و ناآرامیهای سیاسی، باعث از کف رفتن نه میلیون روزکار شد.

رهبری اتحاد شوروی پس از آنکه ماههای آخر سال ۱۹۸۹ را با نگرانیهای فراوانی سپری کرد، در آغاز سال ۱۹۹۰ نیز بار دیگر در تداوم موج استقلال خواهی جمهوریها، با جدایی طلبی جدی جمهوری لیتوانی روبرو شد. بدین ترتیب که در یازدهم مارس ۱۹۹۰، شورای عالی لیتوانی که قبل از آن، موضع خود را با مرکزیت حزب در مسکو مشخص ساخته بود، طرح اعاده حق مالکیت و استقلال این جمهوری را که به اعتقاد

این شورا در سال ۱۹۴۰ - در زمان حکومت استالین - با حمله یک نیروی خارجی از

بین رفته بود، تصویب کرد.<sup>۱</sup>

در این اوضاع آشفته، حزب کمونیست استونی ESTONIA از دیگر جماهیر بالتیک نیز

رابطه خود را با حزب مرکزی مسکو قطع و اعلام استقلال کرد، ضمن آنکه گرجستان

نیز خواستار استقلال گردید. لذا رهبری شوروی سعی کرد تا با متقاعد ساختن

جمهوری لیتوانی مبنی بر اقدام برای استقلال در چارچوب قانون اساسی جدید

شوروی از یک سو التهاب رویارویی موجود را فرو نشاند و از سوی دیگر از سرایت

موج استقلال طلبی به دیگر جمهوریها جلوگیری نماید. اهمیت این مسئله از آن جهت

بود که بدانیم دیگر جمهوریهای شوروی به دقت به واکنش مسکو در قبال لیتوانی

چشم دوخته بودند تا در صورت اخذ نتیجه دلخواه توسط آن جمهوری، آنها نیز

اقدامات لازم را در جهت کسب استقلال به عمل آورند. اما گورباچف که حاضر به

عقب نشینی در این رابطه نبود، عملکرد رهبران جمهوریهای بالتیک را غیرقانونی

خواند. رئیس جمهور شوروی رهبران لیتوانی و لتونی را به چشم پوشی از دستورات

دولت مرکزی، بر احترامی به نیروهای نظامی و اشاعه تعصبات ملی در این جمهوریها

متهم ساخت و گفت که با هر گونه تلاش سازمانها و شخصیتهای سیاسی در جهت به

<sup>۱</sup> لیتوانی از جمله جماهیر مستقلی بود که در سال ۱۹۴۰ همزمان با تصرف خاک کشورهای اروپایی توسط هیتلر، به دستور استالین و به همراه دو جمهوری لتونی و استونی به تصرف نظامی درآمد و ضمیمه خاک شوروی گردید.

دست‌گیری قدرت از طریق توسل به شیوه‌های خصمانه مقابله خواهد کرد. گورباچف در همین رابطه طلی مصاحبه‌ای در مسکو اعلام داشت که تنها راه حل اختلافات موجود بین رهبران بالتیک و دولت مرکزی را بر سر استقلال این جمهوریها، مراجعه به افکار عمومی و انجام رفراندوم می‌داند.

در هر صورت گورباچف در پی تداوم اعطای قدرت به ارتش و افزایش نقش آن در داخل کشور و نیز وارد آوردن فشار لازم به جمهوریهای جدایی طلب، در هفت ژانویه ۱۹۹۱، نیروهای تقویتی نظامی به سه جمهوری استونی، لتونی، و لیتوانی اعزام کرد.

او در لیتوانی خواستار اعمال مجدد قانون اساسی شوروی شد. اما بدلیل مخالفت‌های مردمی با این خواست، چهارده نفر کشته و بیش از صد و پنجاه نفر مجروح شدند. در لتونی نیز حمله کماندوهای شبه نظامی شوروی به وزارت کشور در «ریگا» REGA پایتخت آن جمهوری شش کشته بر جای نهاد. کشورهای حوزه دریای بالتیک به این سادگی از احقاق حق خود دست بردار نبودند بنابراین در هفتم فوریه طی یک نظر خواهی در لیتوانی، نود درصد رأی دهندگان به استقلال رأی موافق دادند. در سوم مارس نیز مشابه این انتخابات در استونی و لتونی برگزار شد که مردم با اکثریت آراء به استقلال رأی دادند. اما از آنجایی که گورباچف حاضر نبود فروپاشی شوروی در زمان حکومت وی انجام گیرد و در صدد بود با اجرای پروستریکا این کشور را نجات دهد از اقدامات پیشگیرانه مأیوس نشد و برای جلوگیری از فروپاشی بزرگترین امپراتوری



جهان، طرح حفظ وحدت را بر اساس نیاز جمهوریها به یکدیگر، پیشنهاد کرد و آنرا به امضای مسئولان ده جمهوری رساند. این طرح پس از مباحثات پیگیر و حساس در مجلس نمایندگان خلق شوروی نیز به تصویب رسید و به این ترتیب شکل جدیدی از اتحاد میان جمهوریها مطرح شد. خلاصه طرح یاد شده این بود که رهبران جمهوریهای امضاء کننده طرح توافق کردند که:

الف- همه جمهوریهایی که مایل باشند می توانند قراردادی در زمینه اتحاد جمهوریهای مستقل در میان خود تهیه و تصویب کنند، که بر پایه آن نحوه پیوستن هر جمهوری به این پیمان و اتحاد جدید از سوی خود آن جمهوری تعیین گردد.

ب- به همه جمهوریها صرفنظر از موقعیتشان پیشنهاد می شود سریعاً با برقراری یک اتحادیه اقتصادی در میان خود، زمینه های همکاری در قابل یک بازار آزاد اقتصادی را فراهم نمایند تا به این ترتیب زمینه لازم را برای انجام اصلاحات اقتصادی و جریان عادی اقتصادی تضمین کنند.

ج- تا زمان تنظیم و تصویب قانون اساسی جدید، جمهوریها برای تصمیم گیری در زمینه مسایل مشترک، ارگانهایی به شرح زیر ایجاد نمایند:

۱- شورای جمهوریها که در آن بیست نماینده از هر جمهوری شرکت خواهند داشت.



۲- شورای جمهوری که از رهبران عالی شورای و رهبران برجسته جمهوریها تشکیل شده و مسئول پاسخگویی به مسایل داخلی و خارجی در چهارچوب منافع مشترک جمهوریها خواهد بود.

۳- یک کمیته اقتصادی موقت که همه جمهوریها در آن از حقوق برابر برخوردارند و این کمیته مسئول هماهنگی در مسال اقتصادی و انجام اصلاحات لازم خواهد بود.

د- درباره مبانی امنیت جمعی در زمینه دفاعی قراردادی میان جمهوریها به امضاء می‌رسد که شامل حفظ نیروهای مسلح و چهارچوب استراتژیک نظامی است. بر پایه این قرارداد و با توجه به استقلال هر جمهوری، اصلاحات اساسی در ساختار نیروهای مسلح، سازمان امنیت شوروی، وزارت کشور و دادستانی کشور انجام می‌گیرد.

ه- اتحاد شوروی به همه قراردادهای و تعهدات بین‌المللی از جمله در زمینه خلع سلاح، کنترلی تسلیحات و قراردادهای اقتصادی وفادار خواهد ماند.

و- بیانیه ای در زمینه حقوق و آزادیهای مدنی شهروندان، صرفنظر از ملیت، محل زندگی، وابستگی حزبی و دیدگاههای آنها و نیز بیانیه‌ای در مورد حقوق اقلیتها به تصویب جمهوریها خواهد رسید.

این طرح در هفدهم مارس ۱۹۹۱ به عنوان نخستین رفراندوم تاریخ شوروی پیرامون حفظ وحدت برگزار شد. پس از برگزاری این رفراندوم، شش جمهوری از انجام این

نظرخواهی سرباز زدند و کشورهای حوزه بالتیک، مولداوی، گرجستان و ارمنستان نیز به وحدت جدید جمهوریها رأی منفی دادند. در روسیه نیز هفتاد درصد از مردم رأی دهنده خواستار یک رژیم جمهوری در این سرزمین شدند و به این ترتیب اولین فرماندوم حفظ وحدت در شوروی با شکست مواجه شد.

در ادامه جدایی جمهوریهای اتحاد شوروی در نهم آوریل ۱۹۹۱ پارلمان گرجستان به طور یک جانبه استقلال این سرزمین را اعلام داشت و در روز چهاردهم همین ماه «زیادگامسا خودردیا» Gamsakhurdia را به ریاست این جمهوری منصوب کرد. در دوازدهم ژوئن نی زبوریس یلتسین با کسب پنجاه و هفت درصد از آراء به ریاست فدراسیون روسیه، مهمترین جمهوری شوروی انتخاب بد. در این بین اگر چه کودتای هیجدهم اوت ۱۹۹۱<sup>۱</sup> روند اضمحلال شوروی را کند نمود و بار دیگر خطر ظهور مجدد جنگ سرد را مطرح کرد، اما از آنجایی که گورباچف بخش اعظم قدرت خود را پس از شکست کودتا و بازگشت به قدرت از دست داد و بوریس یلتسین، مهمترین شخصیت مطرح و قدرتمندترین را پیگیری نمود، بار دیگر موج استقلال طلبی در جمهوریها بالا گرفت و سرانجام با تشکیل جامعه کشورهای مشترک المنافع (CIS) در

<sup>۱</sup> این کودتا هنگامی که گورباچف در تعطیلات تابستانی به سر می برد توسط کمونیستهای مرتجع و به رهبری «گنادی یانایف» معاون رئیس جمهور و از دوستان نزدیک گورباچف صورت گرفت اما با مقاومت و سرسختی بوریس یلتسین رئیس جمهور روسیه در مقابل کودتاگران، کودتا پس از گذشت سه روز با شکست مواجه شد و گورباچف به موضع قبلی خود بازگشت.

بیست دسامبر ۱۹۹۱ توسط یازده جمهوری<sup>۱</sup> و همچنین عزل گورباچف، حیات اتحاد شوروی پایان یافت.

یکی از اشتباهات بزرگ گورباچف، که در اجرای سیاستهای اقتصادی و فضای باز سیاسی اش که فروپاشی شوروی را تسریع نمود این بود که تصور می کرد در پروسه هفتاد ساله سوسیالیسم و حاکمیت مطلق حزب کمونیست، اقوام و ملل مختلف شوروی، هویت ملی خود را در مقابل مجموته شوروی از دست داده اند. بر این اساس هنگامیکه برای اولین مرتبه در تاریخ شوروی و در مقام رهبری حزب کمونیست، سیاست فضای باز سیاسی (گلاسنوست) GLASNOST را مطرح نمود، باور نداشت که در صورت اعطای آزادی به مردم، با فریاد استقلال خواهانه اقوام و ملیتهای مختلف در این کشور روبرو شود. از اینرو همان گونه که در سطور پیشین اشاره گردید، گورباچف در برخورد با این مسئله دقیقاً پا جای پای اسلاف خود گذارد و تا پایان حیات سیاسی خود نیز حاضر به اعطای استقلال واقعی به جماهیر شوروی نگردید. گورباچف در گزارشی که به بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست در فوریه سال ۱۹۸۶ ارائه داد، بر خلاف سیاستهای واقعگرایانه قبلی اش همانند به پایان بردن جنگ

---

<sup>۱</sup> جماهیر بالتیک با کسب استقلال در سپتامبر ۱۹۹۱ لزومی به شرکت در جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع نداشتند و گرجستان نیز از عضویت در این جامعه خودداری نمود. متعاقب آن در پی عدم رسیدن به نقطه نظرات مشترک توسط اعضای این جامعه، در آوریل ۱۹۹۳ نیز سه عضو دیگر یعنی اوکراین، مولداوی و ترکمنستان به خروج از جامعه کشورهای مشترک المنافع اقدام نمودند. در حال حاضر تنها کشورهای روسی، قزاقستان، روسیه سفید، ازبکستان، ارمنستان، قرقیزستان و تاجیکستان (از جمع پانزده جمهوری سابق شوروی) در عضویت این جامعه باقی مانده اند.

سرد، تأیید اتحاد دو آلمان، از بین بردن سلطه حزب کمونیست در کشور، بیرون بردن ارتش سرخ از افغانستان و . . . که در انجام آنها خود را از قید اعتقادات حزبی رها نموده و روش جدیدی را در تعیین واقعیت‌های سیاسی اتخاذ نموده بود، در بحث مربوط به حفظ اتحاد شوروی و مخالفت با استقلال خواهی جمهوریهای آن کشور، به تکرار حرفهایی همانند سخنان استالین و برژنف پرداخت و بدون توجه به پیوندهای بالقوه گسسته ملل اتحاد شوروی، بر رسیدن به فضای سیاسی - اقتصادی واحد شوروی تاکید نمود و با چشم پوشی بر حقایق آشکار، تصور کرد که با اجتناب از ناسیونالیسم می توان به هدف فوق‌الذکر رسید.

گورباچف در مخالفت با موج استقلال خواهی جمهوریهای شوروی چنان افراطانه برخورد نمود که حاضر نبود حتی در آخرین لحظات حیات سیاسی خود استقلال جماهیر بالتیک را که بر اساس یک توطئه مشترک از سوی استالین و هیتلر ضمیمه خاک شوروی شده بود را به رسمیت شناسد. البته این تنها مشکل گورباچف نبود، زیرا نه تنها چهارده جمهوری جزوه بالتیک، آسیای میانه و قفقاز برای کسب استقلال در برابر وی صف آرای کرده بودند، بلکه روسها نیز که طبیعتاً صاحب اصلی اتحاد شوروی محسوب می شدند با پی بردن به این موضوع که کمونیستها تاریخ و هویت ملی آنها را نیز مصادره کرده‌اند، اعلام استقلال نمودند. حتی وجود این حقیقت که این روسها بوده‌اند که حاکمیت و تاریخ اقوام غیرروس اتحاد شوروی را تحریف و نابود



کردند، مانع از اقدامات صرفاً ملی گرایانه آنن نشد، زیرا افشای حقایق از دوران حاکمین گذاشته شوروی و ذکر فجایعی که صورت گرفته بود، کافی بود که پی به نابودی اقتصاد و فرنگ خود در طول هفتاد سال حاکمیت حزب کمونیست ببرند و نسبت به آن واکنش نشان دهند. لذا از همین مقطع بود که مبارزه با ایدئولوژی مخرب کمونیسم بعنوان دشمن هویت ملی از سوی روشنفکران روسیه آغاز گردید. رهبری این جریان در دست بوریس یلتسین قرار داشت که همواره گورباچف را به دلیل روند کند اصلاحات در شوروی مورد ملامت قرار می داد. وی در مارس ۱۹۸۹ در انتخابات کنگره نمایندگان مردم که در حقیقت اولین انتخابات آزاد در شوروی محسوب می شد، توانست با پیروزی شگفت آوری بر رقیبش «یوگنی براکف» بعنوان رقیب سرسختی برای گورباچف در صحنه سیاسی اتحاد شوروی ظهور کند و بلافاصله با توجه به دیدگاههای نزدیکش به جهان غرب از حمایت تبلیغاتی وسیع آنها نیز برخوردار شود. اقدام یلتسین در مخالفت با گورباچف، خصوصاً پس از کودتای اوت ۱۹۹۱ نقش قدرتمندی در صحنه سیاسی روسیه به وی بخشید و سپسی اعلام تشکیل اتحادیه کشورهای مشترک المنافع با جماهیر اوکراین، روسیه سفید و آسیای میانه که به استعفای گورباچف نیز منتهی گردید، تیر خلاصی بود که بر پیکر فرو افتاده امپراتوری اتحاد شوروی شلیک شد. ذکر این موضع لازم است که مخالفت سرسختانه یلتسین با ساختار اتجاد شوروی که قدمهای اساسی برای فروپاشاندن آن را برداشته بود، به



معنای چشم پوشی کامل روسها از اندیشه امپراتوری روسیه نبود، زیرا یلتسین در صدد جبران اشتباهات رهبران گذشته و از جمله استالین بود که به جای تشکیل امپراتوری روسیه، هویت ملی روسها را نیز از بیسن برده و به جای آن اتحاد جماهیری بزرگی بوجود آورده بودند که تحت عنوان اتحاد شوروی از آن یاد می شد. یلتسین برای جبران این اشتباه در پی آن بود که با اعصای استقلال به جماهیر سابق شوروی، ضمن تحکیم پایه های قدرت و زنده کردن هویت ملی روسها، نه تنها مسئولیت حمایت اقتصادی روسیه از جمهوریهای سابق شوروی بخصوص جماهیر آسیایی - را قطع نماید بلکه تا آنجائیکه امکان دارد از توانهای اقتصادی آنان نیز در جهت توسعه اقتصادی روسیه استفاده نماید. از سوی دیگر روسیه بعنوان وسیعترین کشور جهان و با پتانسیلهای بالای اقتصادی حتی می تواند از جماهیر سابق آن امپراتوری بعنوان یک کمر بند امنیتی و نیز منطقه گسترش نفوذ، حداکثر بهره برداری را بنماید.

پس از این مقدمه، خلاصه وضعیت تاریخی، سیاسی، اقتصادی و نظامی پانزده جمهوری جدیدالتاسیس، را بعنوان مهمترین پیامد فروپاشی شوروی مرور می کنیم:

فدراسیون روسیه Russian Federation یا به عبارت دیگر وارث اکثر دارائیهای شوروی سابق با مساحتی حدود هفده میلیون کیلومتر مربع که بعنوان وسیعترین کشور جهان مطرح می باشد، با وجود مشکلات عدیده اقتصادی و سیاسی، هنوز هم قدرتی بزرگ و قابل توجه محسوب می باشد. این کشور با جمعیت یکصد و چهل و هفت

میلیون نفری، زمانی اهمیت خود را بیشتر می نمایاند که بدانیم مجموع چهارده  
جمهوری خود اختصاص داده اند و در کل از یکصد و چهل میلیون نفر جمعیت  
برخوردار هستند.

روسیه، علاوه بر برتری سرزمینی و جمعیتی خود بر سایر جماهیر شوروی سابق، به  
دلیل سرمایه گذاریهای تولیدی و کارخانجات و وابسته بودن تولیدات تک محصولی  
این جمهوریهها به کارخانجات و تکنولوژی روسیه، از برتری اقتصادی مطلق نیز  
برخوردار است که موارد یاد شده به خوبی قدرت نابرابر روسیه با سایر جمهوریهها را  
آشکار می سازد. موقعیت ممتاز جغرافیایی این کشور که در اثر گستردگی وسعت آن از  
اروپا تا امریکا به وجود آمده است و همچنین نزدیکی بازارهای مصرف بزرگ دنیا در  
آسیا، اروپا و آمریکای لاتین به این کشور می تواند نقش مهمی در فروپاشی اتحاد  
جماهیر شوروی، پیامدهای مثبت و مهمی در جهان بر جای گذارده است و بسیاری از  
تهدیدهای ناشی از قدرت مخوف شوروی سابق از بین رفته است، اما این حادثه  
پیامدهای منفی را نیز باعث گردیده است که از جمله آن می توان تشدید تهدیدات  
امنیت بین المللی را نام برد.

با پایان جنگ سرد، اگر چه جهان و بخصوص کشورهای نزدیک به اتحاد شوروی  
نفس راحتی کشیدند و برخی خود را آماده طراحی برنامه هایی برای آینده بدون  
دغدغه های امنیتی کردند، اما بروز مسایلی که پس از فروپاشی شوروی روی داد و

امنیت را در سطح بین‌المللی آن به خطر انداخت، جهان خیلی زود متوجه چالشهای خطرناکی که ممکن است اوضاع بین‌المللی را وخامت آمیز نماید شدند.

اتحاد جماهیر شوروی قطعاً به تاریخ پیوسته است و انتخابات ریاست جمهوری روسیه در بیست و پنجم آوریل ۱۹۹۳ نیز نشان داده که مردم روسیه به عنوان وارث اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، هیچ تمایلی به بازگشت کمونیستها بر مسند قدرت ندارند. لذا آنچه که امروز جایگزین شوروی شده ترکیبی از ساختارهای حکومتی، ارزشهای اجتماعی و انسانهایی با عقاید ضد و نقیض می‌باشد. از نظر جغرافیایی، اتحاد شوروی بدون هیچ‌گونه تردیدی اکنون به پانزده جمهوری مستقل با حق حاکمیت تبدیل شده است، اما از لحاظ جنگ افزارهای اتمی و عدم انحلال ارتش سرخ می‌توان ادعا نمود که در این دو مورد، آثار و بقایای شوروی پیشین باقیمانده و همچنان امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی را تهدید می‌کند.

سرنوشت جنگ افزارهای اتمی شوروی سابق

اگر چه در جریان فروپاشی شوروی و از بین رفتن یک قدرت اتمی جهان، تهدیدات ناشی از جنگ هسته‌ای پایانم یافت و جهان پایان جنگ سرد را به فال نیک گرفت، اما از طرف دیگر با پراکندگی گسترده سلاحهای هسته‌ای شوروی پیشین در چهار جمهوری روسیه، اوکراین، قزاقستان و روسیه سفید که هیچگونه اعتمادی به ثبات و امنیت آنها نمی‌توان دشت، خطرات ناشی از استفاده تصادفی و غیر کنترل شده از

جنگ افزارهای فوق‌الذکر به مراتب افزایش یافت. ابعاد خوف‌انگیز این موضوع زمانی خطر خود را بیشتر می‌نمایاند که دانسته شود حجم عظیمی از جنگ افزارهای هسته‌ای شوروی که متجاوز از سی هزار کلاهک هسته‌ای برآورده شده است، در پی فروپاشی کنترل مرکزی این جنگ افزارها از بین رفته و هرج و مرج و نابسامانی در نگهداری و حفاظت آنها به وجود آمده است و همین امر نگرانیهای عمده‌ای را برای جهان و بخصوص کشورهای مجاور جمهوریهای چهارگانه به وجود آورده است.<sup>۱</sup> این مسئله و تهدیدات جدی ناشی از آن به قدری دارای اهمیت و بذل توجه است که پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ بیشترین نگرانی را موجب شده است. عواملی نیز که در ذیل به آنها اشاره می‌شود مهمترین دلایلی است که باعث شده تهدید ناشی از پراکندگی این جنگ افزارها همچنان باقی بماند و هیچ چشم انداز روشنی در زمینه حل و فصل این معضل جهانی مشاهده نگردد. دلایل عبارتند از:

الف- انهدام جنگ افزارهای هسته‌ای به بودجه گزاف و امکانات تکنیکی ویژه‌ای نیاز دارد و بدون همکاری و کمک کشورهای متخصص در این زمینه، انهدام آنها امکان پذیر نیست.

ب- ذخیره سازی و انبار کردن مواد هسته‌ای موجود در جنگ افزارهای هسته‌ای پس از جدا کردن آنها به مراتب دشوارتر از انهدام آنهاست.

---

<sup>۱</sup> خبرگزاری فرانسه، به نقل از «ویکتور ساموئلوف» ژنرال روسی نوشت: سه کلاهک هسته‌ای موشکهای استراتژیک شوروی سابق در قزاقستان مفقود شده است.



ج- هر یک از چهار جمهوری اتمی شوروی سابق خواستار اعمال حاکمیت و کنترل بر تسلیحات هسته‌ای در خاک خود می‌باشند و این مسئله همچنان به پراکندگی سلاح‌های هسته‌ای کمک می‌کند.

این امر صرف‌نظر از جنگ افزارهای استراتژیک که در خاک چهار جمهوری روسیه، اوکراین، قزاقستان و روسیه سفید قرار دارند، در مورد جنگ افزارهای تاکتیکی که گسترش و پراکندگی بیشتری دارند، ملموس‌تر است. اشاره‌ای گذرا بر تعداد این جنگ افزارها در جمهوریهای شوروی سابق خطر ناشی از پراکندگی آنها را بیشتر می‌نمایاند.

از آنجایی که آمار و اطلاعات دقیقی در زمینه وضعیت فعلی و تعداد جنگ افزارهای اتمی شوروی سابق در پانزده جمهوری جدید نمی‌باشد، برای آگاهی از وضعیت این جنگ افزارها به نحوه استقرار آنها در سال ۱۹۹۰ در شوروی سابق اشاره می‌شود. در آن سال تعداد کلاهک‌های هسته‌ای شوروی سابق اشاره می‌شود. در آن سال تعداد کلاهک‌های هسته‌ای شوروی در پانزدهم جمهوری خود مختار به شرح زیر بوده است:

۱- فدراسیون روسیه- نوزده هزار عدد.

۲- اوکراین - چهار هزار عدد.

۳- روسیه سفید- هزار و سیصد و پنجاه عدد.

۴- مولداوی- نود عدد.

۵- جماهیر بالتیک- هفتصد و هشتاد عدد.



۶- قزاقستان - هزار و هشتصد عدد.

۷- ترکمنستان - صد و بیست و پنج عدد.

۸- ازبکستان - صد و پنج عدد.

۹- تاجیکستان - هفتاد و پنج عدد.

۱۰- قرقیزستان - هفتاد و پنج عدد.

۱۱- آذربایجان - هفتاد و پنج عدد.

۱۲- ارمنستان - دویست عدد.

۱۳- گرجستان - سیصد و بیست عدد.

از طرفی بیشترین جنگ افزارهای هسته‌ای پرتاب کننده موشکهای اره پیمای  
استراتژیک شوروی سابق ر چهار جمهوری روسیه، اوکراین، روسیه سفید و قزاقستان  
قرار دارند که تعداد آنها در سال ۱۹۹۰ به شرح زیر بوده است:

۱- روسیه:

- تعداد موشکهای قاره پیمای زمین پایه هزار و سی و پنج عدد.

- هواپیمای بمب افکن سنگین استراتژیکی هفتاد فروند.

- تعداد کلاهکهای هسته‌تای هفده هزار و پانصد و پنج عدد.

۲- اوکراین:

- تعداد کلاهکهای موشکهای قاره پیمای زمین پایه صد و هفتاد و شش عدد.

- تعداد کلاهکهای هسته‌ای چهار هزار و سیصد و پنجاه و شش عدد.

۳- قزاقستان:

- تعداد موشکهای قاره پیمای زمین پایه صد و چهار عدد.

- تعداد کلاهکهای هسته‌ای هزار و ششصد و نود عدد.

۴- روسیه سفید:

- تعداد موشکهای قاره پیمای زمین پایه هفتاد و دو عدد.

- کلاهکهای هسته‌ای هزار و دویست و بیست و دو عدد.

وضعیت جنگ افزارهای هسته‌ای در جمهوریهای آسیای مرکزی و قفقاز همان طور که

ذکر شد چندان قابل توجه نبوده و تنها قزاقستان با توجه به ویژگیهای سرزمینی خود

تعداد زیادی جنگ افزارهای اتمی در خاک خود جای داده است. این جمهوری با

داشتن هزار و هشتصد کلاهک هسته‌ای و صد و چهار موشک قاره پیمای زمین پایه از

لحاظ توانایی اتمی از فرانسه و انگلیس نیز عنی‌تر بوده و پس از امریکا، روسیه،

اوکراین در مرتبه چهارم جهانی قرار داشته و در شرایط حاضر نیز این مقام را در

اختیار دارد. جمهوری قزاقستان از نظر تعداد تأسیسات تولیدی در زمینه سلاحهای

هسته‌ای نیز نقش محوری در شوروی پیشین داشت به طوری که محل انجام مهمترین

آزمایشات هسته‌ای بوده است. لذا این کشور فعلاً نیز دارای مهمترین سایتهای آزمایش

جنگ‌افزار و تسلیحات است. این سایتها تحت کنترل وزیر دفاع بوده و شامل سایتهای

آزمایش و چنگ افزارهای هسته‌ای می‌باشد. بنا بر ادعای جمهوری قزاقستان، این کشور دارای هشت سایت آزمایشی جنگ افزار هسته‌ای است که هیجده میلیون هکتار یا تقریباً هفت درصد کل سرزمین قزاقستان را شامل می‌شود. در ضمن مراکز مهم تولید مواد رادیو اکتیور «بریلیوم» و «تانتالیوم» و مواد سوخت هسته‌ای شوروی سابق هم در خاک این جمهوری واقع شده است.

با توجه به این چشم انداز، کارشناسان نظامی می‌گویند، خطرات هسته‌ای در شوروی سابق واقعیت دارد. اگر چه زراد خانه‌های موشکهای هسته‌ای استراتژیک برد بلند در سیلوهای عمیق یا در روی زیر دریاییها و یا بر روی بمب افکتهای استراتژیک قرار دارند و آتش کردن آنها بوسیله کد و سیستم بازرسی داشتن کیفی مخصوص کلید پرتاب موشکها که یکی از آنها در دست رئیس جمهوری روسیه و دیگری در دست رئیس ستاد کل نیروهای مسلح جامعه مشترک المنافع می‌باشد و تقریباً پرتاب آنها بدون طی مراحل غیر ممکن است، معذک مشکل هزاران جنگ افزار هسته‌ای تاکتیکی از جمله گلوله‌های هسته‌ای توپخانه و موشکهای برد کوتاه که برای آماجهای تاکتیکی علیه نیروهای دشمن به کار خواهد رفت، وجود دارد.

اصولاً برای کاربرد چنین سیستمهایی حفاظت بسیار کمی وجود دارد. موشکهای هسته‌ای تاکتیکی به طور مجزا از گلوله‌های توپخانه هسته‌ای، نگهداری می‌شوند و معمولاً گلوله‌های هسته‌ای، نگهداری می‌شوند و معمولاً گلوله‌های هسته‌ای توپخانه

باید دور از پرتاب کننده خود یعنی توپخانه نگهداری شود. اما از آنجایی که غرب آگاهی چندانی از سیستم ایمنی در شوروی سابق ندارد و اطلاعات در این زمینه بسیار کم و محدود است، لذا نمی‌تواند مطمئن باشد که چه کسی در آینده کنترل امر را در دست خواهد داشت.

از سوی دیگر رهبران کشورهای مستقل جامعه مشترک المنافع زمانی که یک گروه یازده نفری بوده و از قدرت کافی برخوردار بودند، هرگز نتوانستند بر سر کنترل زراد خانه هسته‌ای اتحاد شوروی سابق به توافق برسند و در حال حاضر نیز که دچار افتراق اساسی شده و از یازده کشور به پنج کشور محدود شده‌اند، هیچ چشم انداز روشنی در زمینه توافق نهایی این جامعه در زمینه کنترل سلاحهای هسته‌ای وجود ندارد.

این وضعیت در کنار به استخدام در آمدن دانشمندان علوم هسته‌ای شوروی سابق در کشورهایی که خواهان دسترسی به بمبهای اتمی هستند، اوضاع را به طور فزاینده‌ای ناامتر نموده‌است. طبق اظهار نظر کارشناسان سیاسی و نظامی، تعدادی از دانشمندان هسته‌ای شوروی سابق برای بهبود وضعیت اقتصادی خود به استخدام کشورهایی که خواهان ساختن بمبهای اتمی هستند در آمده‌اند. این مسئله از آنجایی که می‌تواند ابعاد گسترش سلاحهای هسته‌ای را از جمهوریهای شوروی سابق نیز فراتر برده و



کشورهای دیگری را با دانس ساخت این سلاحها آشنا نماید، به مراتب از وجود جنگ افزارهای هسته‌ای در کشورهای مستقل جامعه مشترک المنافع خطرناکتر است.

اخبار موثقی که در این زمینه منتشر شده است آمار دانشمندان هسته‌ای شوروی را مجموعاً صد هزار نفر رقم زده که از میان آنان بین دو تا سه هزار نفر، متخصص فوق سری می باشند. اگر در شوروی پیشین مقرراتی در مورد محدودیت مهاجرت افرادی که به تخصصهای ویژه نظامی و هسته‌ای اشتغال داشتند وجود داشت و این محدودیت با توجه به نوع تخصصی که داشتند عبارت از ممنوعیت خروج از کشورشان از پنج تا ده سال پس از استعفاء بود، اما با فروپاشی اتحاد شوروی و تقسیم این امپراتوری با پانزده جمهوری جدید، کنترل یاد شده از بین رفته است و در حال حاضر هیچ مکانیسمی وجود ندارد که مهاجرت متخصصین هسته‌ای را کنترل کند. چنانکه پس از شکست کودتای اوت پنجاه تن از دانشمندان یهودی علوم هسته‌ای شوروی به فلسطین اشغالی مهاجرت کردند. طبق اطلاعات منتشره، مهاجرت دانشمندان هسته‌ای شوروی به فلسطین اشغالی، پس از درخواست امریکا و انگلیس از دولت شوروی سابق صورت گرفته است.

در هر حال اگر چه امریکا نیز اعطای کمکهای اقتصادی خود را به فدراسیون روسیه و جمهوریهای اوکراین، قزاقستان و روسیه سفید منوط به انهدام سلاحهای هسته‌ای در آن کشور نموده است، اما مشکلات ویژه انهدام سلاحهای هسته‌ای از دیگر موانعی

است که روند این کار را حتی در کشورهایی نظیر روسیه نیز که خواستار کنترل و مهار این سلاحها هستند کند می‌کند. به اعتراف کارشناسان نظامی روسیه، اکنون بزرگترین مشکل این کشور این است که پس از بلااستفاده نمودن این تسلیحات، «پلوتونیوم» به دست آمده را کجا انبار کنند. در چنین مقطع حساسی که برنامه عظیمی در مورد منفصل کردن جنگ‌افزارها به اجرا در می‌آید، کمبود انبار برای پلوتونیوم، مشکلات جدی در این راه به وجود آورده است. این در حالی است که تنها در روسیه هزار و سیصد و شصت و پنج مرکز منحصر به فرد تحقیقات هسته‌ای که با بهسازی و امین سازی جنگ افزارهای هسته‌ای وظیفه تأمین امنیت مهمات هسته‌ای را عهده‌دار بوده‌اند، با کاهش سی درصدی بودجه خود، اکثراً تعطیل شده‌اند. از سوی دیگر پمپ هسته‌ای را نمی‌شود مانند تانک در صحرا رها نمود و فراموش کرد. معمولاً مقادیر زیادی عناصر رادیو اکتیو همیشه در بمبهای هسته‌ای فعال هستند و رشته‌ای از آنها متصادم می‌شود که باید در مقابل آلان از محیط زیست دفاع نمود. به منظور خنثی کردن خرج هسته‌ای ابتدا باید مواد رادیواکتیو را خارج کرده و سپس مواد قوی منفجره را منهدم نمود. یکی از خرجهای کوچک هسته‌ای، آمپول کوچکی است که در آن به مرور زمان فشار گاز رادیو اکتیو رشد می‌کند. استقامت این آمپول حد معینی دارد. باید این آمپول را باز و نابود کرد و از آلودگی منطقه پیرامونی آن جلوگیری نمود. با توجه به اینکه دهها هزار از این آمپولها در واحدهای نظامی و پایگاههای دریایی سر تا سر

جمهوریهای سابق شوروی پراکنده شده‌اند، بدون شکل در آینده صدها «چرنوبیل»<sup>۱</sup> بزرگ و کوچک می‌توانند رخ بدهند. از آنجائیکه میادین آزمایشی به دلیل کمبود متخصص کافی و بوجود مورد نیاز تعطیل شده‌اند، آزمایشهای طبیعی نیز قطع شده‌اند. به همین دلیل مکانیسم بازدید و حفظ امنیت این خرجهای هسته‌ای از بین رفته است. در حال حاضر در زرادخانه‌های روسیه خرجهای ساخت سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ وجود دارند. این خرجها برای نگهداری در دراز مدت مناسب نیستند. با این وجود هیچ کس به فکر نابودی آنها نیست.<sup>۲</sup>

در این رابطه، خطرات تشعشع رادیواکتیو را راکتورهای اتمی در بلوک اروپای شرقی، و پاره‌ای از جمهوریهای تازه استقلال یافته نیز یکی دیگر از نگرانیها را تشکیل می‌دهد. تشعشع رادیواکتیو از یک راکتور قدیمی در سامنوپیرا در جمهوری روسیه در آوریل ۱۹۹۲ موجب افزایش نگرانی در مورد تکرار حوادثی مشابه حادثه چرنوبیل شده است. بویژه آنکه تعداد پنجاه و هشت راکتور اتمی با ظرفیت تولید برقی معادل چهل و پنج هزار مگاوات در اروپای شرقی مشغول کارند. برای درک بهتر مشکلات ناشی از ایمن‌سازی این تأسیسات کافی است به این نکته اشاره شود که هزینه لازم فقط برای

---

<sup>۱</sup> چرنوبیل نام نیروگاه اتمی شوروی سابق واقع در خاک اوکراین (در ۱۳۰ کیلومتری شمال کیف) است که در روز بیست و هشتم آوریل ۱۹۸۶، طی انفجاری عظیم ویران شد و علاوه بر آنکه تلفات و ضایعات فراوانی بر جای گذاشت تشعشعات هسته‌ای آن طبق نظر کارشناسان تا اوایل قرن بیست و یکم باقی خواهد ماند. مسئولین وقت اتحاد شوروی تعداد کشته شدگان زخمینها را ۲۰۳ نفر اعلام کردند.

<sup>۲</sup> مصاحبه روزنامه کورانتی با نیکتا موئیسف یکی از دانشمندان برجسته مسایل هسته‌ای، گزارش سفارت جمهوری اسلامی ایران- مسکو- اسفند.

مراعات مسایل ایمنی در راکتورهای اتمی اروپای شرقی پنجاه میلیارد دلار برآورد شده است که مسلماً با توجه به وضعیت اقتصادی این کشورها، از عهده تأمین آن بر نخواهد آمد.

جالب توجه اینکه جمهوریهای دارنده سلاحهای هسته‌ای شوروی سابق، نه تنها بودجه و هزینه کافی برای حفظ امنیت و کنترل سلاحهای هسته‌ای موجود در خاک خود را ندارند، بلکه به دلیل وضعیت و خیم اقتصادی، به این سلاحها به عنوان یک منبع تأمین درآمد اقتصادی نیز می‌نگرند که این وضعیت اوضاع را هر چه بیشتر دشوارتر و پیچیده‌تر می‌کند. در این رابطه اگر چه اکثر جمهوریهای دارنده سلاحهای هسته‌ای و تسلیحات نظامی فعال هستند و در پی به دست آوردن بازارهای جهانی اسلحه می‌باشند، اما روسیه به دلیل در اختیار داشتن عظیمترین انبارهای سلاحهای هسته‌ای و تجهیزات نظامی و از سوی دیگر شدیدترین نیاز اقتصادی، مهمترین نقش را در این زمینه بر عهده دارد.

مقامات روسیه که فروش تسلیحات را محل اصلی درآمد ارزی خود قرار داده‌اند، حاضر نیستند به اعتراضهای امریکا توجه نشان دهند می‌گویند در حالی که امریکا خواهان کنترل فروشهای تسلیحاتی روسیه می‌باشد، خود به بزرگترین فروشنده سلاح در جهان تبدیل شده است. در همین حال دولتهای اوکراین و گرجستان نیز سرگرم بازاریابی برای تسلیحات خود هستند. اوکراین قصد دارد کشتیهای ناوگان



دریایی خود را که با روسیه بر سر کنترل آن اختلاف دارند به یونان بفروشد. در هر صورت نگرانی از وضعیت جنگ افزارهای شوروی سابق و احتمال فروش آنها که به پراکندگی هر چه بیشتر جنگ افزارهای مذکور کمک می نماید، در نظر است تنها یک جنجال ساده نیست. هنگامی که وزیر انرژی فدراسیون روسیه در مورد فروش اورانیوم و صدور آن به بازار جهانی ادعا می کند که روسیه در سال ۱۹۹۱ از صدور اورانیوم پانصد میلیون دلار درآمد داشته و در سالهای آتی صدور اورانیوم به یک و نیم میلیارد دلار برسد، عظمت فاجعه ای که هر آن احتمال وقوع آن وجود دارد، آشکار می شود. نمی توان فراموش کرد که یکی از دستیاران بوریس یلتسین، پیشنهاد کرده است که روسیه برای تأمین هزینه تبدیل صنایع نظامی خود به غیر نظامی، اورانیوم غنی شده و جنگ افزارهای پدافندی به کشورهای جهان بفروشد. کما اینکه برای کاهش کسر بودجه در فکر تکاپوی فروش جنگ افزارهای غیرهسته ای در بازار بین المللی این کشور است و جالب توجه اینکه فروش اورانیوم توسط روسیه به کشورهای دیگر تنها یکی از کانالها و آن هم از نوع رسمی می باشد در حالیکه اخبار متعددی تاکنون در زمینه فروش قاچاق مواد هسته ای گزارش گردیده است. در این رابطه دو تبعه روسیه که سرگرم روش یک و نیم کیلوگرم اورانیوم در شهر «اولسبورگ» واقع در جنوب غرب آلمان بوند، بوسیله مأمورین پلس محلی دستگیر شدند. این دو نفر در پارکینگ

یک هتل قصد دریافت یک میلیون و صد و ده هزار دلار در مقابل تحویل مقدار

اورانیوم یاد شده را داشتند.

سرنوشت ارتش شوروی سابق و تهدیدات ناشی از آن

در جامعه شوروی سابق که حتی گروههای سیاسی نیز اجازه فعالیت رمس نداشتند،

قطعاً تکلیف ارتش سرخ کاملاً روشن بود و نمی توانست کمترین دخالتی در امور

سیاسی داشته باشد. اساساً پس از انقلاب ۱۹۱۷ شوروی که به رهبری لنین و با افکار و

عقاید مارکسیستی به پیروزی رسید حزب کمونیست هر گز به ارتش اجازه کسب یک

هویت مستقل را نداد و برای جلوگیری از تکرار تجربه انقلاب فرانسه<sup>۱</sup> و حاکمیت

نظامیان بر انقلاب، برای کنترل ارتش تلاشی وافر کرد.

به دلیل باز بودن قلمرو روسیه، از دیرباز همواره ارتش و نیروی نظامی و مسایل امنیتی،

از اهمیت شایانی برخوردار بوده است. حتی در دوران ترازها، اقدامات حفاظتی و

سیاستهای امنیتی، توجه حکومت را به شدت به خود جلب می کرد و می توان گفت، در

دوران تزارش هیچ گونه تلاش موفقی از سوی نظامیان برای کسب قدرت شکل

نگرفت.<sup>۲</sup> در واقع می توان گفت که در روسیه نوعی سنت عمیق اطلاعات نظامی از

---

<sup>۱</sup> انقلاب کبیر فرانسه در دهمین سال پیروزی خود (۱۷۸۹) به دست نظامیان و به رهبری ناپلئون افتاد (۱۷۹۹) که ای خود عامل بسیاری از جنگهای بزرگ و کوچک در اروپا گردید.  
<sup>۲</sup> قیام قدرتمند «دکابریستها» نیز در سال ۱۸۲۵ با شکست مواجه شد. این حرکت چون در ماه دسامبر انجام شد به قیام دسامبریهستها Decemberistes شهرت یافت. این قیام بدلیل نداشتن سازمانهای منظم با شکست مواجه شد و ضمن آنکه نظامیان شرکت کننده در این قیام جملگی به زندان افتاده و یا به سببی تبعید شدند، پنج هزار نفر از رهبرانیشان نیز به دار آویخته شدند.

رهبری سیاسی وجود داشت و پس از انقلاب کمونیستی نیز ادامه یافت. از سوی دیگر چون در اتحاد شوروی اندیشه و سیاست نظامی از دیدگاههای ایدئولوژیک حزب کمونیست نشأت گرفته بود، رهبری سیاسی نقش مهمی در تعیین استراتژی نظامی ایفا می‌کرد و بدین ترتیب عملکرد ارتش با اهداف سیاسی حزبی گروه خورده و در خدمت آن بود و لذا نقش ویژه‌ای بر عهده داشت. در واقع تعیین ماهیت و سرنوشت جنگ، چگونگی و هدفهای آن، نحوه و میزان کاربرد نیروهای مسلح را عموماً حزب کمونیست تعیین می‌کرد.

بر اساس سیستمی که قبل از دهه ۱۹۳۰ در شوروی شکل گرفت، تأمین نیازهای دفاعی و مایحتاج ارتش در برنامه‌ریزی کشور تقدم یافت. بهترین منابع و مواد اولیه و نیروی انسانی به صنایع دفاعی اختصاص یافت و از این طریق فشاری شدید بر اقتصاد غیر نظامی کشور وارد آمد. این فشار به حدی شدید بود که حتی برژنف<sup>۱</sup> نیز تلاش کرد بخشی از تولیدات صنایع دفاعی را به اقتصاد غیر نظامی بازگرداند. تلاشهای عظیم نظامی شوروی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، فشارهای شدیدی بر اقتصاد آن کشور وارد ساخت، به طوری که روبنای ضعیف اقتصاد غیر نظامی در افزایش جاذبه الگوی توسعه شوروی در میان کشورهای توسعه نیافته، اثر اندکی داشت. از اینرو رهبری کشور از ضرورت اجرای اصلاحات همه جانبه و وسیع آگاه شده بود. لذا با حاکمیت یافتن

<sup>۱</sup> برژنف Brezhnev (۱۹۰۶-۱۹۸۲) در سال ۱۹۶۴ دبیر کل حزب کمونیست شوروی شد. دوران طولانی زمامداری وی عصر اعتلای قدرت سیاسی- نظامی اتحاد شوروی در صحنه روابط بین‌المللی بود.

گورباچف و آغاز پروسترویکا و گلاسنوست، امور نظامی نیز عرصه‌ای برای تجلی و تحول یافت و سرانجام قبل از آنکه تحول اثر خود را بر ارتش سرخ باقی گذارد، شوری طی حوادثی که در فصول قبلی به آن اشاره گردید فروپاشید و جای خود را به پانزده جمهوری جدید داد.

با فروپاشی این کشور اگر چه تهدید جهانی گسترش نظامیگری که ارتش شوروی برای سالها اعمال کرده بود، از میان رفت و انحلال پیمان ورشو، موافقتنامه‌های کنترف تسلیحاتی دوردن پس از جنگ سرد و مشکلات سهمگین اقتصاد روسیه، اطمینان می‌دهد که ارتش روسیه تنها سایه‌ای از ارتش شوروی سابق است، اما این بدان معنا نیست که ارتش بازمانده از شوروی سابق است، اما این بدان معنا نیست که ارتش بازمانده از شوروی سابق هیچگاه خطری جدید علیه همسایگان یا کشورهای دور دست‌تر تحمیل نخواهد کرد.

نشان دادن وضعیت نیروی برتر دولت روسیه نسبت به دولتهای بالتیک نشانگر خشونت است که در جایی دیگر می‌تواند خشنتر بروز کند. بویژه اگر یک رژیم نظامی سرسخت در مسکو به قدرت برسد.

در اولین روزهای فعالیت سیاسی دولتهای مستقل مشترک المنافع یکی از شگفت‌آورترین موضوعات ادامه حیات بیهوده ارتشی بوده که مأموریت اصلی آن دفاع از کشور و رژیمی بود که دیگر وجود نداشت. جهان هنوز فراموش نکرده است که تا



همین اواخر دهه ۱۹۸۰، ارتش شوروی با حدود پنج میلیون سرباز در اروپا، آسیای شرقی و نقاط دور افتاده‌ای از جهان سوم، با حضور محسوس و ترس آور خود یک نهاد دهشتناک بود. ایجاد آن ارتش با ارتشهای شش کشور اروپای شرقی در پیمان ورشو که به ابتکار خروشچف<sup>۱</sup> و در سال ۱۹۵۵ تشکیل شده بود، یک منطقه خیل دفاعی رویاروی غرب پدید آورده بود که طرحهای ماهرانه نظامی شوروی را تسهیل می‌کرد. به هر اندازه که شوروی در بیشتر مسایل عقب مانده بود، اما آن کشور برای تضمین اینکه یک «ابر قدرت» جهانی نامیده شود، قدرت نظامی کافی در اختیار داشت.

گورباچف در کتاب معروف خود تحت عنوان پروسترویکا به این نکته کاملاً ظریف اشاره کرده و می‌نویسد: «با دقت شگفتی برانگیز راکتهای ما به ستاره دنباله‌دار هالی، یا به ستاره زهره می‌رسند، اما در کنار این پیروزی عملی و تکنولوژیکی وقتی قرار است این داشته‌ها و دست‌آوردها را برای نیازهای اقتصادی مورد استفاده قرار دهیم، ناکارآمدی آزاردهنده‌ای را نمایان می‌سازیم. بسیاری از وسایل خانه‌داری تولید شوروی دارای کیفیتی بس فقیرانه هستند.»<sup>۲</sup>

به هر حال، هنگامی که نخست پیمان ورشو پس از گذشت سی و پنج سال از حیات خود در آوریل ۱۹۹۱ فروپاشید و سپس فروپاشی کشور شوروی نیز به وقوع پیوست

<sup>۱</sup> نیکتا خروشچف از مارس ۱۹۵۳ تا اکتبر ۱۹۶۴ دبیر اول حزب کمونیست و مرد قدرتمند اتحاد شوروی بود.  
<sup>۲</sup> پروسترویکا - میخائیل گورباچف - مترجم عبدالرحمن صدیقیه - نشر آبی - سال ۱۳۶۶

و پانزده جمهوری جدید متولد شد، آن موضع قدرتمند سابق ارتش سرخ نیز به کلی از بین رفت. پس از انحلال اتحاد شوروی، ارتش شوروی و گروههای نظامی - صنعتی که قدرت نظامی را پشتیبانی می کردند، در جای خود محفوظ ماندند، هر چند در سطح پایبندی عمل می کنند. از جای خود محفوظ ماندند، هر چند در سطح پایبندی عمل می کنند. از عمدهت این دلایل عدم فروپاشی ارتش سرخ، خطرات ناشی از سلاحهای هسته‌ای بود که یلتسین طبق هماهنگی با امریکا و کشورهای غربی مانع این کار شد تا با تسط ارتشا سرخ بر تجهیزات نظامی و سلاحهای هسته‌ای، این امرن فراهم شود تا روسیه تکلیف نهایی این سلاحها را مشخص کرده و به این عمده‌ترین نگرانی غرب پس از فروپاشی شوروی خاتمه دهد. اما این سیاست تاکنون روال موفقیت آمیزی را طی نکرده است زیرا دولتهی مشترک‌المنافع مستقل نتوانستند به یک نهاد با دوام تبدیل شوند و در این راه با شکست مواجه شدند. لذا جمهوریهای پیشین شوروی علی رغم تلاش روسیه برای ایجاد یک ساختار نظامی مشترک تحت نظارت سیستم مشترک‌المنافع به سرعت به سوی تشکیل ارتشهای خود پیش می‌روند.

در این زمینه روسیه بزرگترین و قدرتمندترین کشور باقی مانده از اتحاد شوروی سابق، اگر چه ابتدا از ایجاد ارتش روسی خودداری کرد و به جای آن کوشید شبکه فرماندهی متمرکز را حفظ کرده و «فضای نمای استراتژیک مشترک» برای دولتهای مستقل مشترک‌المنافع پدید آورد و تلاشهای جمهوریهای دیگر را برای ایجاد نیروهای نظامی

بی‌اثر کند اما پس از مدتی رهبران روسیه دوباره مسئله تشکیل ارتش خود را مورد توجه بیشتری گردید که در اواخر سال ۱۹۹۱ و اوایل سال ۱۹۹۲ در ملاقاتهای مکرر، سران دولتهای عضو سیستم مشترک المنافع درباره سلاحهای غیر استراتژیک و تعریف صحیحی از نیروهای استراتژیک نتوانستند به توافق برسند.

دومین دلیل روسیه برای ایجاد ارتش مستقل به درگیریها و مشاجرات سیاسی درون دولت روسیه مربوط می‌شود. زیرا افرادی همانند الکساندر روتسکوی معاون رئیس جمهوری و روسلان خاسبولاتف رئیس پارلمان و رهبر مخالفان بوریس یلتسین علی‌رغم علاقمندی به حفظ یگانگی نیروهای مسلح، رئیس جمهور روسیه را شدیداً تحت فشار قرار داده‌اند تا ارتش مستقل کشور را سازماندهی نماید. مسایلی که دولتهای مشترک‌المنافع در زمینه درگیریهای قومی با آن روبرو شدند، سومین عاملی است که در تغییر جهت دولت روسیه، برای ایجاد یک ارتش مستقل موثر افتاد. مطلب قابل ذکر در این زمینه آن که ارتش کشورهای متشکر المنافع عملاً در برخورد با مسایل قومی و داخلی و جمهوریهای عضو این جامعه عملاً کارآیی نداشته است. به طور مثال در گرجستان، ارمنستان، آذربایجان و مولداوی، سربازان تحت فرماندهی باصطلاح دولتهای مستقل مشترک المنافع بدون داشتن تصویری روشن از اهداف خود، و بدون داشتن انگیزه‌هی لازم، مسایل را به درگیریهای قومی کشانیدند.

سه پارامتر فوق الذکر باعث گردید تا بوریس یلتسین در اواسط ماه مارس ۱۹۹۲، با صدور فرمان هشت ماده‌ای مبنی بر برداشتن گامهای نخستین در جهت تأسیس وزارت دفاع و ارتش روسیه، عملاً ناقوس غیر رسمی مرگ ارتش دولتهای مستقل مشترک المنافع را به صدا درآورد.

یلتسین همچنین طی فرمانی دیگر «پاول گراچف» فرمانده سابق نیروی هوایی شوروی را به سمت وزیر دفاع و ژنرال «ویکتور دوبینین» را به عنوان رئیس ستاد کل روسیه برگزید.

بر اساس تصمیمات گرفته شده از سوی مسئولین نظامی روسیه، اعلام شد که تمام نیروهای نظامی و سلاحهایی که خارج از مرزهای اتحاد شوروی سابق قرار دارند از جمله در آلمان، لهستان، مغولستان و کوبا، و همچنین تمام نیروهایی که تا بهار سال ۱۹۹۲ تحت نظر دولتهای مستقل مشترک المنافع اداره می‌شدند از جمله جماهیر بالتیک، مولداوی، و جماهیر قفقاز بخش جدایی ناپذیر ارتبانش روسیه خواهند بود.

ذکر این نکته ضرور است که بر اساس پیش‌بینی‌های به عمل آمده، هسته اصلی ارتش جدید روسیه را واحدهای ممتازی تشکیل می‌دهند که از آلمان غربی فرا خوانده می‌شوند. تقریباً صد و هفتاد و پنج هزار سرباز تا اواسط سال ۱۹۹۲ از آلمان به روسیه بازگشته و حدود دویست و بیست هزار نفر باقیمانده نیز آلمان را ترک می‌کنند. امتیاز این واحدها در آن است که بنا به اهمیت وظیفه‌شان در «گروه نیروهای غربی» عمدتاً



بهترین آموزشها را کسب کرده‌اند به طوری که بهترین واحدهای آماده رزم به شماره می‌روند.

در حال حاضر نیروهای مسلح روسیه، دارای نیروهای جداگانه زمینی، هوایی، دریایی، موشکی و دفاع هوایی می‌باشد. طبق اطلاعات منتشره در این زمینه، نیروی پرسنلی ارتش روسیه حدود سه میلیون نفر می‌باشد که قرار است تا سال ۱۹۹۵، به تعداد دو میلیون و صد هزار نفر کاهش یابد. یک کاهش دیگر تا رقم یک و نیم میلیون نفر تا سال ۲۰۰۰ برنامه‌ریز شده است. کاهش طراحی شده به سبب مسایلی همچون بیکاری و کمبود خانه مسکونی، از روندی کند برخوردار بوده است. این دو مشکل با بازگشت صدها هزار سرباز از خارج، احتمالاً شدیدتر خواهد شد. در حقیقت، یکی از دلایلی که روسیه نیروهای خود را از کشورهای بالتیک بیرون نکشیده، این است که سربازان جایی برای رفتن ندارند.

به هر صورت حتی اگر تعداد نفرات ارتش روسیه به یک و نیم میلیون نفر کاهش یابد، باز هم به عنوان بزرگترین نیروی نظامی در اروپا و یکی از بزرگترین نیروی نظامی در اروپا و یکی از بزرگترین نیروهای نظامی جهان باقی می‌ماند. همچنین حجم این ارتش بسیار بزرگتر از مجموعه ارتشهای سایر جمهوریهای سابق شوروی است. به گفته «مارک کارمر» استاد دانشگاه «براون» و همکار «مرکز علوم و مسایل بین‌المللی» دانشگاه هاروارد که در زمینه مسئله ارتش در کشورهای به جا مانده از شوروی سابق

تحقیق می‌کند، تعداد نفرات ارتش اوکراین حدود دویست و بیست هزار نفر در اواخر قرن خواهد بود و ارتشهای روسیه سفید نود هزار نفر و قزاقستان چهل و پنج هزار نفر نیرو خواهند داشت و این در حالی است که هیچ یک از دیگر جمهوریهای سابق شوروی بیش از بیست و پنج هزار نیرو نخواهند داشت. افزون بر این، تسلیحات و تجهیزات ارتش روسیه بسیار برتر از ارتشهای دول جایگزین شوروی است. زرادخانه‌های نظامی شوروی، با پراکندگی نامناسب، اغلب در روسیه مستقر بوده و در حدود هشتاد و پنج درصد تمام این زرادخانه‌ها در آنجا قرار دارد.

حال با این وضعیت و با توجه به درگیریهای مختلف روسیه با جمهوریهای گرجستان، مولداوی، اوکراین و ... که عمدتاً بر سر مالکیت بر سر مالکیت سلاحهای هسته‌ای و مناطق استراتژیک است می‌توان چنین ادعا کرد که این قدرت مخوف در یک آن با چندین کشور همسایه خود درگیریهای حاد سیاسی دارد که بارها به درگیری نظامی نیز تبدیل شده و در صورت عدم کسب توافق نهایی، امکان بروز درگیریهای نظامی گسترده تر و به کارگیری سلاحهای هسته‌ای وجود دارد. به این مشکل باید خود مختاری جمهوریهای تاتارستان و چچن اینگوش و موارد مشابه را نیز اضافه نمود که همانند مورد قبل امکان تبدیل رویارویی‌های نظامی سخت را افزایش داده است و این خود مهمترین تهدیدی است که امنیت بین‌المللی را هدف قرار داده است.

جمهوری اوکراین دومین کشوری است که در بین پانزده جمهوری جدیدالتأسیس در زمینه تشکیل ارتش مستقل نه تنها دوشادوش روسیه حرکت کرده است بلکه در زمینه فکر ایجاد ارتش مستقل حتی از روسیه نیز جلوتر بوده است. زیرا در شرایطی که روسیه تلاش می‌کرد با حفظ کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، از فروپاشی ارتش شوروی سابق نیز جلوگیری نماید، در اوایل ژوئیه ۱۹۹۰، مجلس اوکراین اعلامیه حاکمیت اوکراین را انتشار داد و حق داشتن یک ارتش مستقل را به عنوان حفظ استقلال سیاسی اوکراین اعلام نمود. حتی پیش از آنکه اوکراین به طور رسمی استقلال خود را در اواخر سال ۱۹۹۱ به دست آورد کراوچک رئیس جمهوری اوکراین یک وزارت دفاع به وجود آورد. از این به بعد سازماندهی یک ارتش کاملی ملی به سرعت آغاز شد.

با ایجاد این جو و حرکت جمهوریهای روسیه و اوکراین به سوی ایجاد ارتش‌های مستقل، جمهوریهای آذربایجان و مولداوی نیز از رهبران اوکراین برای تشکیل ارتش‌های مستقل پیروی کردند. دیگر جمهوریها هم مانند روسیه سفید و ازبکستان یادآور شدند که آنها نیز به ایجاد نیروهای مسلح مایل هستند. قزاقستان نیز علی‌رغم اینکه با اطلاع از علاقمندی دولتهای روسیه و اوکراین در زمینه ایجاد ارتش مستقل که دولتهای مستقل مشترک‌المنافع را ضعیف می‌کرد در موضع انفعالی قرار گرفت، اما پس از

تشکیل ارتش روسیه، با بی می ایجاد یک «گارد ملی» و وزارت دفاع برای قزاقستان را پیشنهاد داد.

بنابراین تشکیل ارتشهای مستقل توسط جمهوریهای شوروی سابق، قبل از آنکه جامعه کشورهای مشترک المنافع توانسته باشند تکلیف نهائی سلاحهای متعلق به شوروی سبق را مشخص نماید، این امکان را به جمهوریها می دهد که از تجهیزات نظامی شوروی مستقر در خاک خود استفاده کنند.

با توجه به این تشتت حاکم در جمهوریهای سابق شوروی، باید گفت استقلال و خود محوری کامل، رفته رفته جایگزین روابط نزدیک جمهوریها می شود و هیچ دلیلی وجود ندارد که این انتقال قدرت از سوی مسکو به پایتختهای جمهوریهای شوروی سابق، با صلح و آشتی صورت پذیرد. به استثنای روسیه و شاید اوکراین، سایر جمهوریها از ثبات اقتصادی و توانایی لازم برای هدایت ماشین اقتصاد خود برخوردار نیستند. این جمهوریها از نظر از نظر سیاسی نیز بسیار بی ثبات هستند. رهبری کشورهایی که تازه از بند دیکتاتوری رهایی یافته اند، به خودکامگی سپرده شده که به هیچگونه تفاهم سیاسی رضایت نمی دهند و احتمال آنکه مشکلات اجتماعی سیاسی ناشی از حضور هفتاد ساله کمونیسم را حل کنند، بسیار کم است. در عین حال احتمال اینکه ناسیونالیسم افراطی بر این کشورها حاکم شود، بسیار زیاد است زیرا ناسیونالیست یکی از ایدئولوژیهای است که می تواند جای کمونیسم را خصوصاً در جماهیر بالتیک،



مولدواوی ، اوکراین و روسیه سفید پر کند. بنابراین احتمال این مسئله که منازعات ارضی در جمهوریها اوج گیرد و سالهای آتی سالهای خونریزی و جنگ باشد، زیاد است.

مسئله دیگری که می تواند امنیت منطقه ای و حتی بین المللی را مخاطره آمیز نماید، اختلاط قومی شدید حاکم در روسیه است. در نتیجه فروپاشی شوروی اکنون پانزده جمهوری به وجود آمده است و بعید نیست روسیه نیز به سرنوشت شوروی دچار شود و دستخوش فروپاشی و تجزیه شود. تلاش تارتارها و چچن ها نمونه ای از این احتمال است که رخ می نماید. از اینکه مهمتر، امواج سهمگین ملی گرایی است که سراسر روسیه را فرا گرفته است. این احساس می تواند با بالا گرفتن تبعیض قومی نسبت به روس تبارهای ساکن سایر جمهوریها که از ده تا پنجاه درصد مردم آنها را تشکیل می دهند، ابعاد جدیدی به خود بگیرد.

امیدهای جهان در این مورد که فروپاشی شوروی روندی آرام، صلح آمیز و بدون تشنج را داشته باست، بسار کوتاه بینانه و غیر منطقی بوده است. خونهایی که در مولدواوی، آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، تاجیکستان و حتی در جماهیر بالتیک ریخته شده، دلیلی بر این مدعا است که اگر افسار ملی گرایی به خود رها شود، فاجعه انسانی نظیر آنچه در یوگسلاوی سابق اتفاق افتاد بسیار محتمل است.

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که فروپاشی شوروی به هر صورتی که ادامه یابد، جهان دیگر شاهد حضور دو ابرقدرت نخواهد بود و تأکید بر موقعیت امریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهان نیز در کنار قدرتهای سیاسی-اقتصادی-نظامی و مذهبی در سراسر جهان ساده‌انگاری و غفلتی بزرگ می‌باشد. اگر چه بسیاری به دلیل نقش امریکا در جنگ خلیج فارس، از آن کشور به عنوان تنها ابرقدرت جهانی نام بردند، اما برخلاف تصور چنین برداشتی، جنگ خلیج فارس امریکا را به قدرت برتر جهان تبدیل نمود و نقش پلیس بین‌المللی را برای این کشور توجیه نکرد، زیرا اگر چه در این ننگ، قبل از هر چیز لوزم استقرار یک ساختار نوین امنیتی جهانی مطرح گردید و روی آن تبلیغ فراوانی بخصوص توسط امریکا انجام گرفت اما بر اساس تجربیان موجود در چنین هانی الزاماً امنیت حکمفرما نخواهد شد و بدین ترتیب نه تنها فروپاشی اتحاد شوروی پیام آور امنیت برای هانیان نشد بلکه یکی دیگر از پیامدهای فروپاشی شوروی مسئله پیدایش قطبهای جدید قدرت است که خود امنیت جهانی را به طور فزاینده مورد تهدید قرار خواهد داد. تاریخ نشان داده است که در جهان چند قطبی، حاکمیت امنیت بسیار مشکل است و احتمال بروز جنگهای تمام عیاری در چنین جهانی بسیار زیاد است و همگان می‌دانند که جنگهای اول و دوم جهانی در حال روی دادند که جهان شاهد وجود چند قدرت بود. در حال حاضر آلمان و ژاپن حداقل کشورهایی هستند که استعداد تبدیل شدن به قدرتهای جهانی را دارند.

اگر چه توانایی اقتصادی با قدرت نظامی تفاوت دارد و بسیاری از کشورهای جهان از توان اقتصادی قابل توجهی برخوردارند، در حالیکه قدرت نظامی چندانی ندارند، اما همین کشورها نیز، همانند آلمان و ژاپن این توان و استعداد بالقوه را دارند که در صورت لزوم اوضاع و شرایط فعلی را سریعاً تغییر دهند. در حال حاضر اگر آلمان و ژاپن اراده کنند، می‌توانند با تکنولوژی و اقتصاد نیرومند و مدرنی که در اختیار دارند، به قدرتهای عظیم و برتر نظامی نیز تبدیل گردند و با اینکه تاکنون این دو کشور بیشترین توان خود را مصروف ساخت زیر بنای اقتصادی کرده‌اند، چه بسا که با فروپاشی شوروی حس قدرت طلبی در این دو کشور و دیگر قدرتهای منطقه‌ای زنده شود و تمایل به ابرقدرتی آنها را بفریبد.

اساس یک اتحاد سیاسی- اقتصادی در قاره اروپا از دیگر پیامدهای فروپاشی شوروی سابق می‌باشد. اگر چه موضوع این اتحاد پیش از فروپاشی ابرقدرت شرق نیز مطرح بوده است.<sup>۱</sup> اما وجود یک قدرت نظامی مخوف در کنار اروپا و فشاری که از ناحیه اروپای شرقی و پیمانهای نظامی و اقتصادی آن همانند پیمان ورشو و پیمان اقتصادی کومکن به اروپای غربی وارد می‌آمد، از جمله دلایلی بودند که مسئله اروپای واحد را به تعویق می‌انداختند. اما با فروپاشی این کشور و خلائتی که بواسطه حذف یک

<sup>۱</sup> در اسل ۱۹۳۶ گروهی از دولتهای اروپای غربی با امضای موافقت نامه‌ای که به «پیمان روم» شهرت یافت نخستین سنگ بنای اتحاد اروپا را بنیاد نهادند. از آن زمان تاکنون علی‌رغم دشواریها، موانع، رقابتهای و کارشکنیها. حرکتی هر چند کند اما کم و بیش مستمر در جهت اتحاد کامل سیاسی، اقتصادی و نظامی اروپا ادامه یافته است.

ابرقدرت نظامی رخ نمود و نیز علائق شدید اروپا برای اتحاد باعث گردید که مسئله اروپای واحد بار دیگر و با قوت بیشتری مطرح شود.

کشورهای اروپایی با آغاز سال ۱۹۹۲ وارد مرحله جدیدی از حیات سیاست اقتصادی و اجتماعی خود شدند و بر اساس تصمیمات متخذه در کنفرانس «ماستریخت» Maastricht (شهری واقع در هلند) سنگ بنای اتحاد سیاسی اروپا گذاشته شد. شرایط دیدی که فراوری کشورهای اروپایی قرار گرفته است، زمینه لازم را فراهم می‌نماید تا این کشورها طی یک دوره نه ساله و تا آغاز قرن بیست و یکم، راه وحدت را طی کنند و در صورت موفقیت، در کنار امریکا و ژاپن به عنوان یک قدرت بزرگ و یکی از سه رکن جهان سرمایه‌داری مطرح شوند.

جامعه مشترک اروپا اکنون در آستانه یک رویداد تاریخی مهم و حساس قرار گرفته است، زیرا پس از کنفرانس ماسترویخت هلند در دهم دسامبر ۱۹۹۱، اساس یک اتحاد سیاسی - اقتصادی بنا گردیده و در آینده نزدیک، بازار داخلی اروپا به طور کامل بر روی سیصد و هشتاد میلیون نفر ساکنان اروپا گشوده خواهد شد.

بر اساس تصمیمهای اتخاذ شده، اروپا در وضعیتی قرار خواهد گرفت. که مردم آن بتوانند در آینده یک صدا سخن بگویند، زیرا طراحان جامعه اروپایی متعقدند در این صورت است که اروپائیان می‌توانند مقام و منزلت شایسته خود را در جهان به نحو دلخواه احراز نمایند.



هر چند تضادهای سیاسی - اقتصادی و ملی گرایی موجود میان دوازده کشور عضو جامعه اقتصادی اروپا و کارشکنی های انگلیس برای عدم تحقق و یا تأخیر در ایجاد اروپای واحد، در کنار تغییراتی که طی چندین سال اخیر در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به وجود آمده، آینده اتحاد اروپا و میزان موفقیت آن را زیر سؤال برده است، با این حال آنچه از هم اکنون مشخص است نقش مهمی است که آلمان و آینده اروپا ایفا خواهد کرد و الحاق آلمان شرقی به آلمان غربی و فروریختن دیوارها و متلاشی شدن بلوک شرق و حتی خود ابرقدرت شوروی، زمینه مناسبی را برای آلمان جهت ایفای این نقش فراهم کرده است و می رود تا شرایط لازم برای تبدیل آلمان به یک قدرت سیاسی - اقتصادی و حتی نظامی مهیا گردد.

کشورهای جامعه مشترک اروپا تدریجاً مراحل ادغام را طی می کنند و سرانجام در آخرین مرحله طراحی شده، همه این کشورها یک پول واحد خواهند داشت که لازمه آن وجود یک بانک مرکزی واحد اروپایی است تا بر تثبیت ارزش پول و نرخ برابری و نیز گردش آن نظارت داشته باشد. این بانک مستقلاً سیاستهای پولی را تدوین و اجرا خواهد کرد.

جامعه اروپایی. طبق آرمانهای اولیه، خود را در برابر تمام اروپا مسئول می داند و لذا درهای جامعه را به روی سایر کشورهای اروپایی نیز گشوده تا هر کشوری به محض برخورداری از شرایط اقتصادی و سیاسی عضویت، بتواند به جامعه اروپا بپیوندد و این

شرایط شامل دمکراسیهای جوان اروپای مرکزی و شرقی نیز هست. از آنجایی که به عقیده طراحان اروپای متحد. لازمه رونق، امنیت اجتماعی است لذا هدف فراهم آوردن امکانات کسب و کار و رفاه برای تمام منطقه اروپا خواهد بود و آنان به عنوان آینده سازان اروپا در صدد پی ریز ساختارهای نوینی هستند که موجب صلح و امنیت پایدار در این منطقه شود.

دولتمردان اروپا می گویند که راه وحدت غیرقابل برگشت است زیرا کشورهای اروپایی به اندازه ای در هم ادغام می شوند که دیگر راهی برای بازگشت به تفکرات ملی گرایسی وجود نخواهد داشت و این امر به نفع کلیه کشورهای اروپایی خواهد بود، زیرا در عین قدرتمند شدن جامعه متحد اروپا از بعد اقتصادی و سیاسی، احساسات ملی گرایانه و برتری طلبی کشورها نیز مهار شده و همگی قالب و هدف واحدی پیدا خواهند کرد که در جهت پیشبرد اهداف آنها مؤثر است.

بدین سال چهل و پنج سال پس از پایان جنگ دوم و با تحقق ناگهانی وحدت دو آلمان و فروپاشی شوروی، بار دیگر مسئله اتحاد اروپا در سیاست جهانی به عنوان مسئله مهمی که به آینده دنیا ارتباط دارد مطرح شده است. تحولات سیاسی در شوروی بیش از آنکه در خود این کشور اثر بگذارد در کشورهای دیگر اثر گذاشت و در این میان با فروپاشی دیوار برلن که سالیان دراز به عنوان نماد شکاف بین شرق و غرب و تثبیت جدایی شرق و غرب اروپا محسوب می شد، وحدت آلمان به طور غیر منتظره و

بدون برنامه‌ریزی قبلی به صورت یک واقعیت درآمد و قاره اروپا را در وضع کاملاً جدیدی در سطح بین‌المللی قرار داد. اینکه که جنگ سرد پایان یافته و کشورهای اروپای شرقی آزاد شده‌اند، از شرقی‌ترین جمهوری شوروی سابق تا کشورهای اروپای شرقی، مام‌ملتها در جستجوی راهی هستند که منجر به موفقیت در مردم‌سالاری و کثرت‌گرایی شود. و به همین علت مهمترین وظیفه اروپا مشخص و مطرح می‌شود. از آنجایی که اروپای آینده یکنوایی تجرای و تکنولوژیک خواهد بود لذا در این دنیا بیش از هر چیز قدرت اقتصادی حرف اول را خواهد زد و دیگر تعداد تانک و یا قدرت تخریبی بمبها و موشکها تعیین کننده نخواهند بود. به همین خاطر همه این کشورها در پی یافتن راهی هستند که منجر به شکوفایی اقتصادی آنها گردد و کشورهایی که دارای اقتصادی شکوفا بوده‌اند در پی کسب برتری اقتصادی در اروپا و جهان هستند.

در این میان آلمان محد با هشتاد میلیون نفر جمعیت و هزار و چهارصد میلیارد دلار تولید ناخالص ملی و نیز دارا بودن بالاترین رقم صادرات و بالاترین سطح تکنولوژی در اروپا حرف اول را می‌زند. مارک آلمان حتی بدون تشکیل اتحاد پولی اروپا نیز ارز برتر و تعیین کننده است.

از بعد نظامی نیز، آلمان متحد، نیروی برتر نظامی اروپاست به نحوی که این قدرت نظامی از سوی دیگر کشورهای اروپایی قابل چشم‌پوشی نیست و کارشناسان امور

نظامی بر این عقیده‌اند که نیروهای مسلح آلمان نباید به طور مستقل و یا خارج از مرزهای پیمان ناتو عمل کنند و توان نظامی آلمان نیز باید در قالب نیروهای دفاعی اروپای متحد قرار گیرد.

به زعم دولت آلمان، جامعه مشترک اروپا برای پرهیز از بحرانهایی نظیر آنچه یوگسلاوی سابق دچار آن است، بایست یک سیاست امنیتی هماهنگ داشته باشد. بنابراین اروپای متحد نیازمند یک نیروی دفاعی مشترک است که این امر تنها در تشکیل سیاسی اتحاد اروپا امکان پذیر خواهد بود.

در حالیکه رهبران سیاسی آلمان تأکید دارند که خواهان یک آلمان اروپایی هستند و نه یک اروپای آلمانی. هلموت کهل صدر اعظم آن کشور خواهان تفویض نقش محوری در وحدت سیاسی اروپا، به آلمان است. البته تکیه آلمان به اروپا بی دلیل نیست زیرا از یک سو تلاش می کند نگرانی متحدان اروپایی خود را از یک آلمان متحد مرتفع سازد و از طرف دیگر از وابستگی خود به امریکا بکاهد و این فقط در صورتی امکان پذیر خواهد بود که آلمان از حمایت ممالک اروپایی برخوردار باشد و بدون تردید اتحاد اقتصادی اروپا سیستم مؤثری در تقویت موضع آلمان در قبال امریکا خواهد داشت.

عکس العمل کشورهای جهان در مقابل اتحاد سیاسی - اقتصادی اروپا متفاوت بوده است. در حالیکه با آغاز بازار مشترک اروپای واحد و از میان رفتن بازرسی و مهار مرزها و مبادله آزاد کالاها و خدمات، جامعه اروپا در بازارهای جهانی از قدرت سود



چهارصد میلیارد مارکی در سال برخوردار خواهد شد و این به معنی افزایش پنج درصدی سطح رفاه، کاهش شش درصدی سطح قیمتها و ایجاد دو تا پنج میلیون شغل جدید برای بازار مشترک است، امریکا نگران مشکلات آینده در رقابتهای بازار جهان خود می باشد.

در صورت به اجرا درآمدن بازار داخلی اروپا و ایجاد یک نظام پولی وحد اروپایی و نهایتاً تحقق وحدت سیاسی، اروپا به یک قطب جدید سیاسی- اقتصادی در جهان تبدیل خواهد شد و آمریکا را به صورت یک ابرقدرت نظامی بدون پشتوانه اقتصادی- مالی باقی خواهد گذاشت که یقیناً موجب پدید آمدن خوابهای آشفته برای حکام امریکا خواهد شد.

به هر حال اگر چه یکی از پیامدهای فروپاشی شوروی از بین رفتن یک رقیب مخوف نظامی برای آمریکا بود، اما تولد یک غول اقتصادی که استعداد تبدیل شدن به نیروی نظامی را نیز قطعاً دارد و خواهد داشت پیامد دیگری است که از این فروپای عاید امریکا شده است.

و تبدیل شدن آنان به قربانیان منزوی، نخواهد بود و این واقعیتی است لمس شدنی که در اروپای امروز فشارهای مختلف اجتماعی و روانی نسبت به پناهندگان و مهاجران در حال تزايد می باشد.

امنیت اروپا و چالشهای موجود

اگر چه با اتمام جنگ سرد بین امریکا و شوروی سابق بسیاری از تهدیدهای موجود در اروپا از میان رفت، اما اتحاد جماهیر شوروی همچنان در یک چالش خطرناکی با اروپا می باشد. زیرا پیش از این، مسئله خطر و یا چالش برای اروپا از ناحیه قدرت سیاسی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی به منزله یک قدرت نظامی سرچشمه می گرفت اما هم اکنون با از بین رفتن این قدرت بزرگ، خطر از ناحیه خلائلی است که بواسطه این رویداد بزرگ به وجود آمده است. بر اثر تحولات سیاسی، وضع اروپای شرقی به صورت فوق العاده غیر قابل پیش بینی در آمده است. روندهای حاکم بر اروپا را تنها به صورت کلی می توان تبیین کرد. قلمرو و نفوذ سابق شوروی بوسیله بحران و آشوب مورد تهدید قرار گرفته است. در عین حال دیگر دشمن مشترکی نیز وجود ندارد تا کشورهای غربی در برابر آن متحد شوند.

اگر بخواهیم مسایلی را که در جهت تضعیف امنیت اروپا رخ داده اند بهتر درک شود. باید بحرانهای عیده ای را که تا به حال در آن قاره ظهور کرده اند مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهیم:

در یوگسلاوی، ناسیونالیسم با استفاده از ساختار قدرت کمونیستی و با هدف ایجاد صربستان بزرگ، به شکل مخاصمات تجاوزگرانه علیه آزادیهای دموکراتیک و قانونی مردم، ظهور نمود. دنیای غرب نیز به دلیل خطراتی که از طرف باصطلاح بنیادگرایی اسلامی احساس می کرد دست جنایتکاران صرب و کروات را در این خطه خصوصاً

جمهوری بوسنی و هرزگوین بازگذاشت و عدم برخورد جدی مجامع بین‌المللی با صربها نیز که بوسنی هرزگوین را به صحنه قتل عام گسترده مسلمانان تبدیل کردند مصائب بی‌شماری را برای جهان انسانیت پدید آورد.

در شوروی سبق، بویژه در قسمتهای اروپایی آن، دموکراسی، اقتصاد بازار، مشکل یکپارچگی و تجزیه‌طلبی، نخستین جلوه‌های مناقشات را تشکیل دادند. اگر چه بسیاری از این مجادلات به شیوه‌ای صلح آمیز حل شده‌اند اما احتمال تبدیل موارد یاد شده به بحرانهای عمیق و خشونت آمیز هنوز وجود دارد.

کمر بند آسیای مرکزی و ماوراء قفقاز در اتحاد جماهیر فروپاشیده شوروی، تمایل زیادی برای شورشهای قدرت طلبانه در میان گروههای متخاصم دارد. علی‌رغم بعد فاصله نسبت به اروپا، نباید اهمیت این ناحیه را نادیده انگاشت.

در کشورهایی که پیش از این از اعمار اروپایی شوروی به شمار می‌آمدند نیز، تمایلات متضادی حکمفرماست. از سویی بوداپست، پراگ و ورشو، من توسعه روشها و سیاستهای مشترک جهت همراهی با مسال مربوط به تحولات بالقوه و بالفعل در شوروی سابق، برای بازگشت به حلقه کشورهای اروپایی آماده می‌شوند و از طرفی، ناحیه‌ای در غرب مرزهای آنچه که زمانی اتحاد جماهیر شوروی خوانده می‌شد، به خاطر اختلافات داخلی بویژه در میان لهستانیها و لیتوانیاییها، چک‌ها و اسلوواکیها و مجارها و رومانیاییها، پاره پاره شده است.

مشکلات حل نشده در اروپای شرقی، منجر به مشکلات مهلك فراملی شده است. بویژه، دورنمای مهاجرتی عظیم به اروپای مرکزی و شرقی وجود دارد. اگر در یوگسلاوی سابق جنگ سریعاً متوقف نشود و راه حلی قابل قبول برای آزادی ملی پیدا نگرده، نخستین حرکت موج بزرگ پناهندگان از آنجا آغاز خواهد شد.

مروری بر مشکلات و تضادهای موجود در اروپای مرکزی، گویای پیچیدگی شرایط حاضر است. با در نظر گرفتن این واقعیت که چالش محتوم آینده دارای اشکالی چنین متنوع و پیچیده می باشد، تلاش برای جلوگیری از جنگ و حل مسالمت آمیز مناقشات، در حقیقت بسیار مشکل است.

به هر حل اروپای واحد برای در پیش گرفتن یک زندگی مرفه و رسیدن به قله اقتدار و برتری، وظایف مهمی بر عهده دارد و برای حل مسایل مطروحه در سطور بالا باید به اقدامات مهمی، نمونه آنچه در سطور ذیل می آیند دست یازد:

۱- فروپاشی کشورهای کمونیستی نشانگر این امر بوده است که امنیت، تنها با عمال اقدامات امنیتی و ایجاد دیوارهای آهنین قابل ضمانت نیست. به طوری که مجموعه کشورهای کمونیستی خصوصاً اتحاد جماهیر شوروی با تشکیل مجرب ترین سازمان جاسوسی دنیا و با ایجاد شدیدترین انضباط نظامی و امنیتی، در این زمینه سرمایه گذاری کرده بود، اما به دلیل عدم توانایی و یا عدم توجه کافی در زمینه های تهدید آمیز اقتصادی، اجتماعی و محیطی با شکست سختی مواجه شد. بر اساس این



تجربه ارزشمند، موفقیت، بویژه در زمینه اقتصادی، نیازی اساسی جهت امنیت وجود دارد و امنیت اروپا، آن گونه که تاکنون مورد نظر بوده است، تنها در صورتی قابل حصول خواهد بود که فاصله ما بین کشورهای دموکراتیک و سوسیالیست، به شکافی دائمی بین کشورهای ثروتمند و فقیر بدل نگردد. جامعه اروپا می تواند سهم عمده ای در ثبات اقتصادی اروپا، از راه حمایت از توسعه کشورهای اروپای شرقی و پذیرفتن درخواست عضویت این کشورها داشته باشد.

۲- همان طوری که پی شاز اتحاد دو آلمان، مردم آلمان شرقی به دلیل تحمل ریاضتهای شدید اقتصادی در چند دهه مجذوب زندگی در آلمان غربی و زرق و برق آن شده بودند و عبور مشقت بار دسته های چند صد نفری مردم آلمان شرقی به طرف بخش غربی آلمان برای همیشه در یادها خواهد ماند، تمامی کشورهای اروپای شرقی نیز در جستجوی روابط نزدیک با بخش غربی قاره اروپا هستند تا با تلاش برای حفظ هویت اروپا هستند تا با تلاش برای حفظ هویت اروپایی خود، راهی برای حل مشکلاتشان بیابند. اگر این هدف، از راه عضویت در جامعه اروپا تأمین گردد، ضامن معتبری علیه اختلافات منجر به جنگ خواهد بود. به این ترتیب تمایل جامعه اروپا برای توسعه به سوی شرق، معادل یک اقدام چند جانبه، جهت ثبات ارزیابی می گردد.

۳- از آنجایی که توسعه سیاسی و اقتصادی در قلمرو شوروی سابق برای دولتهای واقع در حوزه بالتیک و بلغارستان، خطراتی به همراه دارد، لذا دولتهای یاد شده نیاز شدیدی به حمایت دارند که به معنای تمایل شدید به عضویت در ناتو است. معهذاً، پیمان آتلانتیک ظهراً تمایلی به پذیرفتن اعضای جدید ندارد. ناتو، از این مسئله هراس دارد که پیشرویی به سوی اروپای مرکزی و جنوب شرقی، ممکن است حالتی آشتی ناپذیر بین شوروی سابق و سایر دول تابعه آن، ایجاد کرده و شکاف سیاسی جدیدی را بر پایه ای نو در اروپا، ایجاد کند. نه تنها ناتو، بلکه کشورهای درخواست کننده نیز. هیچ گونه تمایلی به ادامه حالت آشتی ناپذیری پیشین ندارند. در این اوضاع، جامعه اروپا می تواند در موقعیت ناتو قرار گیرد.<sup>۱</sup> اگر بخواهیم از فاکتورهای سیاسی چشم‌پروشی کنیم، چالشهای سیاسی، اجتماعی نیز همچنان گریبانگیر دولتهای این جامعه است. اینکه کشورهای جامعه اروپا خاصه فرانسه و آلمان چگونه با چنین مشکلاتی دست و پنجه نرم خواهند کرد، امریست که آینده جواب خواهد داد.

مواد مخدر و چگونگی مقابله با آن مصداق بارز یکی از این چالشهاست که حکایت از ضعف و ناتوانی کشورهای فوق‌الذکر در پیاده کرده تفکر همگرایی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی دارد. آنچه که در زیر می‌خوانید گوشه‌ای از تجارت، قاچاق و مصرف مواد مخدر است که در قلب قاره به اصطلاح متمدن جهان صورت می‌پذیرد.

<sup>۱</sup> اوشن پولتیک (نشریه برری امور خارجی آلمان) زمستان ۱۹۹۲

مرزهای کشورهای اروپایی مثل خار و خاشاک دریا‌های موج، فراز و نشیب‌های زیادی را طی کرده است. این مرزها نمایانگر هویت ملی این کشورها می‌باشد. چشم پوشی از اهمیت و سابقه تاریخی آنها، خسارتهای زیادی برای امپراتوری متحد مفروض به وجود خواهد آورد. هنوز کارهای مقدماتی برای ضرب العجل اول ژانویه ۳ مبنی بر برچیدن مرزها نمی‌گذرد که ترس و وحشت از عواقب چنین کای در دل دولتمردان اروپا جوانه زده است.

با توجه به حساس بودن موضع امنیت و اینکه در گذشته اعتماد متقابل دولتهای اروپایی نسبت به این مسئله متزلزل و خیلی کم بود از این به بعد دولتهای اروپایی مجبورند که با کراهت به این اعتماد تن دهند. فرانسه با توجه به قاچاق مواد مخدر از هلند به این کشور، از عواقب وحدت اروپا سخت بیمناک است. «پل کیله» Paul Quile وزیر کشور فرانسه، هلند را متهم کرده که نسبت به این مسئله هیچ دشت عملی نشان نداده و قاچاقچیان آزادانه در آن کشور به فعالیت می‌پردازند. سنای فرانسه اعلام کرده که برچیدن مرزها موجب گسترش فعالیت‌های گروه‌های شبه مافیایی قاچاق مواد مخدر می‌شود و این خطر بزرگی برای دموکراسی اروپاست.

این در حالیست که هفند با سیاستهای شدید مبارزه با مواد مخدر جامعه اروپا مخالف بوده و نوعی اجازه ضمنی جهت مصرف خصوصی و تولید پنهانی این گونه داروها به شهروندان خود داده است. دولت هلند اقدامات وزیر کشور و گزارش سنای فرانسه را

سخت رد کرد و وزارت خارج آن کشور نیز اعتراضیه‌ای به سفیر فرانسه در آن کشور داد. دولت هلند معتقد است که مصرف نادرست مواد مخدر جنایی نبوده بلکه صرفاً یک امر بهداشتی و دارویی است. این کشور برای صحنه گذاشتن بر مدعای خود به آمار متوسل شده و می‌گوید که تعداد معتادین مواد مخدر این کشور در طی سالهای گذشته، تغییر چندانی نداشته است. در حال این کشور در طی سالهای گذشته، تغییر چندانی نداشته است. در حالی که کشورهای همجوار علی‌رغم سیاستهای سخت خود، شاهد افزایش مرگ و میر ناشی از مصرف زیاد این گونه مواد بوده‌اند.

علاوه بر هلند و فرانسه، دیگر کشورهای جامعه اروپا از قبیل اسپانیا و آلمان نیز نگرانی خود را پنهان نیم دارند. یکی از افسران رشد پلیس اسپانیا معتقد است که با بر چیده شدن مرزهای جامعه اروپا، کنترل مرزهای جنوبی اسپانیا که دارای دماغه‌ها و پناهگاههای زیادی جهت فعالیتهای قاچاق مواد مخدر است، دشوار می‌نماید. یکی از مقامات دولت آلمان نیز ضمن اعتراف به ناتوانی جامعه اروپا و مبارزه با قاچاق مواد مخدر اعتقاد دارد که کارتل‌های آمریکایی جنوبی، میلیاردها دلار برای اروپا خاصه اروپای جنوبی سرمایه‌گذاری کرده و مرتصد جستن از سوراختهای خود می‌باشند.

علاوه بر آمریکایی جنوبی، خطر زیادی نیز از گروههای شبه مافیایی اوکراین و روسیه با مرکزیت پراگ پایتخت کشور جدیدالتأسیس چک، متوجه اروپای مرکزی است. در این رابطه معاون وزیر کشور چک و اسلواکی سابق و یکی از افسران ارشد پلیس



جنایی کشور جدیدالتأسیس چک معتقدند که در پراگ اجلاس سران گروههای شبه مافیایی با همکاری مافیای ایتالیا و کرواتلهای قاچاق مواد مخدر آمریکای جنوبی جهت هماهنگی فعالیتها برگزار شده است و آنها برای پیشبرد مقاصد خود مجهز به وسایل مدرن الکترونیکی و مکانیکی می‌باشند.

بعد از فروپاشی اروپای شرقی و گرایش دولتهای جدید به کاپیتالیسم، جنایت، فساد و ریشه‌خواری روز به روز در این کشورها اوج گرفته و جنایتکاران بیش از پیش وسعت عمل یافته‌اند. این نیز به نوبه خود موجب گسترش فعالتهای غیر قابل کنترل قاچاق مواد مخدر شده است.

«برنارد فرای» Bernahrd Frahi رئیس برنامه مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل متحد در اروپا، آمریکای شمالی و خاورمیانه می‌گوید:

«جنایتهای سازمان یافته در روسیه و برخی جمهوریهای سابق شوروی چنان شایع شده حکه قاچاقچیان مواد مخدر هیچ گونه مشکلی در کارشان نمی‌بینند.» او وسعت و پیچیدگی آنها را با شبکه‌های مواد مخدر کلمبیا مقایسه کرده و معتقد است که مرکزیت فعالتهای این گروههای شبه مافیایی شرقی، در پراگ می‌باشد.

علی رغم تمامی تلاشهای که در زمینه مبارزه با مواد مخدر از قبیل تشدید کنترل مرزها صورت گرفته ولی تمامی آنها بی‌حاصل بوده است. «راکک جون» Rakek john ژورنالیست و نویسنده معروف غرب در زمینه مواد مخدر معتقد است که قاچاقچیان با

گسیل داشتن تولید کنندگان داروهای تخدیر کننده به جای محموله‌ها و انتقال قانونی ترکیبهای شیمیایی مربوط به تولید مواد مخدر در داخل هر کشور دلخواه دست می‌زنند و بدین گونه هر گونه تلاش دولتها در جهت کنترل و جلوگیری از ورود و خروج مواد مخدر را عقیم ساخته‌اند.

به نظر «راک» اسفبارتر از مطلب فوق، این واقعیت تلخ است که خلاقیت‌های دارویی غیرقانونی برای جوانان پایتخت‌های غیر اروپایی جذابیت خاصی پیدا کرده است. گویی اینکه جوانان فکر می‌کنند که با داروها زودتر می‌توانند وارد اروپا شوند.